شماره دوم. آبان ماه ۱۴۰۴

تبیین

ماهنامه خبری تحلیلی

قدرت های هسته ای با هزاران کلاهک
ایران با هزاران تهمت!

حفاظت اطلاعات نظامی در نهج البلاغه

خِرَد معطّل، تجربه های فراموش

جایگاه ایران در هوش مصنوعی

چرا تاریخ ایران توسط بیگانگان روایت شد؟

آیا اصلاح طلبان خود را اصلاح نمی‌کنند؟

تحقیر و تأخیر، پاسخ ایران به آمریکا



گورباچفِ آمریکا











ثبیین

آبان ماه ۱۴۰۴ | سال اول
شماره دوم (ضمیمه نشریه شما)

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: اسدالله بادام چیان
سردبیر: سید محسن مرویان حسینی
صفحه آرایی: سیدمحمدحسن رضوی
عکاس: میلاد کریمی
حروف‌نگار: مرتضی بردبار
مدیر اجرایی: مرتضی قدیری
مسئول فنی: مهدی بیات
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپ مدرن

دنیای امروز عرصه‌ای است که حقیقت‌ها در قالب روایت‌ها و تصویرها شکل می‌گیرند، نه به صورت عینی. رسانه‌ها با قدرت نفوذ در ذهن و قلب مردم، نگرش‌ها را می‌سازند و میدان نبرد اصلی، در آگاهی و احساسات انسان‌ها جریان دارد. در چنین فضایی، حفاظت از هویت اسلامی و استمرار گفتمان انقلاب نیازمند تلاش مستمر و آگاهانه است. هر فردی مسئولیتی دارد و «ماهنامه تبیین» می‌کوشد با ارائه تحلیل و روشنگری، راهی برای مقابله با تحریف‌ها و حفظ واقعیت‌ها ایجاد کند.

- سخن سردبیر ۴
- جهاد تبیین و ضرورت فعالیت در میدان روایت ۵
- آیا اصلاح طلبان نمی خواهند خود را اصلاح کنند؟ ۶
- خِرَد معطّل، تجربه های فراموش ۷
- چرا تاریخ ایران توسط بیگانگان روایت شد؟ ۸
- چهره پنهان تمدن غرب ۹
- جایگاه ایران در هوش مصنوعی ۱۰
- حفاظت اطلاعات نظامی در نهج البلاغه ۱۴
- تحقیر و تأخیر، پاسخ ایران به امریکا ۱۶
- دونالدترامپ، میخائیل گورباچف ایالات متحده آمریکا ۱۸
- از بحران نهادها تا طغیان سرمایه ۱۹
- درس های قرآن برای مقابله با فرعون های مدرن ۲۰
- قدرت های هسته ای با هزاران کلاهک؛ ایران با هزاران تهمت! ۲۱
- تنزیه الملة پس از تنزیه الأمة ۲۲
- تحزب در جمهوری اسلامی؛ ضرورت، تهدید یا امکان؟ ۲۳
- تاریخ ایران از نگاه شاهنامه ی حکیم فردوسی ۲۴
- تلنگر ۲۶
- مسیر ایران به سمت جهش تولید ۲۸
- واقعه ای که جامعه را تکان داد ۲۹

تماس با ما
آدرس: تهران . خیابان کریمخان زند . خیابان خردمند جنوبی
نبش کوچه یگانه . شماره ۴۴
info@ tabyin-monthly.ir
تلفن: ۸۸۳۰۵۱۷۳
www. tabyin-monthly.ir
@tabyin_monthly



نقش انگشتری
حضرت آیت‌الله خامنه‌ای
۱۶ شهریور ۱۴۰۴



افراطِ دینی و فرار به آغوش تجدد

یادداشت سردبیر

یادداشت سردبیر یکی از آسیب‌های جدی دینداری در روزگار ما، گرفتار شدن در دام «فهم‌های افراطی» است؛ فهم‌هایی که نه‌تنها جامعه دیندار را فرسوده می‌کند، بلکه خودِ حاملان این قرائت‌ها را نیز پس از مدتی از نقطه آغازین دور می‌سازد.

تاریخ معاصر ما کم نیست از چهره‌هایی که زمانی پرچمدار مبارزه با تجدد و مظاهر آن بودند، اما امروز در دامان همان تجددی آرام گرفته‌اند که روزی بی‌محابا آن را شیطانی می‌خواندند. در اوایل دهه هشتاد، کتاب «دین و تجدد» مهدی نصیری در بخشی از جامعه مذهبی اثر گذاشت. در آن نگاه، هر پدیده نو، بی‌درنگ ذیل عنوان «بدعت» قرار می‌گرفت و گویی هر ظرف تازه‌ای حامل فسادی محتوم بود. این فهم، نه با روح اسلام سازگار است و نه با تاریخ تمدن اسلامی.

> **رسول گرامی اسلام(ص) می‌فرماید: «هر کس سنت نیکویی را ایجاد کند، در ثواب کسانی که به آن عمل کرده اند، شریک است. این حدیث نشان می‌دهد که «نوآوریِ نافع» نه‌تنها مذموم نیست، بلکه موجب اجر و پاداش مضاعف است. در نهج‌البلاغه نیز امیرالمؤمنین(ع) به مالک اشتر سفارش می‌کند که صنعتگران را بزرگ بدارد؛ صنعتی که ریشه در پیش از اسلام داشت اما اسلام آن را نفی نکرد، بلکه ارتقا داد.**

اگر هر نوآوری مذموم بود، چگونه تمدنی که مسلمانان در علوم، صنعت، طب و فلسفه بنا کردند، به اوج رسید؟ مشکل از جایی آغاز می‌شود که دین‌داری با نگاه صفر و یکی فهم شود؛ گویی هر آنچه جدید است، شرّ مطلق و هر آنچه قدیم است، خیر مطلق است. چنین برداشتی، بر خلاف روح اسلام و منطق تمدن‌سازی است.

تجربه رهبری؛ فهمی متوازن

تجربه رهبری انقلاب نمونه‌ای روشن از این نگاه متوازن است. سال ۱۳۸۷ «نوآوری و شکوفایی» نام گرفت؛ یعنی نوآوری نه تهدید، که یک ضرورت و راهبرد ملی معرفی شد. ایشان در مواجهه با عرصه‌هایی که ریشه‌ای در جهان مدرن دارد، تلاش می‌کنند این فضاها را اسلامی‌سازی و در خدمت ارزش‌ها قرار دهند.

این همان نکته‌ای است که برخی دین‌پژوهان افراطی نمی‌فهمند. آنان می‌پندارند که می‌توان با چند روایت، کل دنیای جدید را تعطیل کرد، در حالی که بسیاری از احادیث در زمینه‌های خاص تمدنی صادر شده و فهم آن‌ها بدون درک شرایط زمانه ممکن نیست. امام خمینی(ره) بارها هشدار دادند که «مقدس‌نمایان واپسگرا» با فهم نادرست خود راه پیشرفت را می‌بندند.

چرا افراط‌گرایان، به تجدد پناه می‌برند؟

جاهل را تنها در دو حالت می‌بینی: یا افراط یا تفریط.کسی که همه جهان مدرن را شیطانی می‌بیند، در برابر پیچیدگی‌های زندگی امروز به‌محض مواجهه با واقعیت‌ها، فرو می‌ریزد و به قرینه‌همان افراطِ نخست، به‌تفریطِ بعدی می‌افتد. جامعه ما جامعه‌ای نوین است و طبیعی است که کسی که این واقعیت را نادیده بگیرد، زبانش برای مردم نامفهوم شود و «جهاد تبیین» او اثربخشی نداشته‌باشد.

نگاه گام دوم انقلاب اسلامی

در همین چارچوب، نگاه در گام دوم انقلاب اسلامی، ناظر به تمدن نوین اسلامی، دولت کریمه اسلامی و جامعه‌ای نمونه و اسوه است؛ نگاهی که مسیر پیش‌رو را نه در نفی جهان جدید، بلکه در هدایت و ارتقای آن می‌بیند.

تمدن نوین، تکامل‌بخش تمدن‌های بشری است، با رفع نواقص آن‌ها و نه حذف تمدن‌ها و نوآوری‌ها. طرح دولت کریمه نیز به‌معنای حکمرانی جهانی عدل در نظام جهانی و انتخاب آزاد ملت‌هاست؛ الگویی که در آن، عقلانیت، آزادی، عدالت و هدایت در کنار هم قرار می‌گیرند. جامعه نمونه اسلامی نیز جامعه‌ای است که در آن به انسان و عقاید او احترام گذاشته می‌شود و هدایت، تبیین حق و عدالت در مواجهه با تفکرات مختلف با سعه صدر و کرامت همراه است. چنان‌که خداوند به موسی و هارون فرمود: «اذهبا الی فرعون انه طغی * و قولا له قولا لینا لعله یتذکر او یخشی»



بررسی آسیب ها و راهکارهای کلیدی برای شکل‌گیری جهاد تبیینی کارآمد

جهاد تبیین و ضرورت فعالیت در میدان روایت

انقلاب اسلامی امروز بیش از هر زمان دیگری به «جهاد تبیین» نیازمند است؛ جهادی که رهبر انقلاب آن را «واجب قطعی و فوری» نامیده‌اند. با وجود این تأکید، آنچه در میدان روایت دیده می‌شود همچنان فاصله‌ای محسوس با این ضرورت دارد.

در سنت معرفتی ما، امام رضا(ع) بر ضرورت سخن گفتن با زبان مردم تأکید می‌کنند و امیرالمؤمنین(ع) پیام را روشن، دقیق و قابل‌فهم عرضه می‌کنند. با این حال امروز بخشی از فعالان فرهنگی چنان تخصصی و فنی سخن می‌گویند که مخاطب عام را از دست می‌دهند، و بخشی دیگر آن‌چنان ساده‌سازی و شعارزدگی پیش می‌گیرند که پیام‌شان از عمق و ماندگاری تهی می‌شود.

واقعیت این است که ما آن‌قدر می‌توانیم تخصصی، دقیق و فنی عمل کنیم که حتی «نه» هم به چشم «آری» جلوه کند؛ اما اگر مهارت انتقال، مهارت فهم مخاطب و مهارت روایت را جدی نگیریم، این دقت علمی به اثر اجتماعی تبدیل نخواهد شد. سال‌هاست که معرفت را آموزش داده‌ایم؛ اما مهارت را به اندازه‌ی لازم تربیت نکرده‌ایم.

یکی از ریشه‌های این خلأ، نظام تربیت دینی و آموزشی ماست که بیشتر بر انتقال گزاره‌ها متمرکز بوده تا بر پرورش توان بیان. ما سال‌هاست معرفت را آموزش می‌دهیم اما مهارت روایت‌سازی، شناخت مخاطب و بهره‌گیری از رسانه را جدی نگرفته‌ایم. درحالی‌که در الگوهای موفق، معرفت و مهارت در کنار هم شکل می‌گیرند و پیام تنها زمانی اثرگذار است که به زبان و فرهنگ مخاطب ترجمه شود.

آسیب مهم دیگر، تولید محتوا برای «خودی‌ها»ست. بخش قابل‌توجهی از سخنرانی‌ها، یادداشت‌ها و محصولات رسانه‌ای جریان انقلاب تنها برای مخاطبانی قابل استفاده است که از قبل با ادبیات درون‌گفتمانی آشنا هستند.

اما جهاد تبیین اساساً برای روایت‌سازی در میان عموم مردم است؛ در میان نسل‌های تازه‌نفس، طبقات اجتماعی متنوع و گروه‌هایی که زبان، دغدغه و رسانه‌های متفاوتی دارند. وقتی پیام فقط در حلقه محدود فعالان انقلابی دست‌به‌دست شود، طبیعی است که میدان روایت عمومی را جریان‌های رقیب با قدرت رسانه‌ای گسترده‌تر تصاحب کنند.

اگاهی آرمان‌گرایی افراطی، پیام را از واقعیت‌های اجتماعی جدا می‌کند و آن را غیرقابل باور جلوه می‌دهد. گاهی هم عقب‌نشینی در برابر روایت‌های رقیب، هویت فکری انقلاب را کم‌رنگ می‌کند.

جهاد تبیین راهی میان دو راه است؛ هم پاسداری از اصول و هم استفاده هوشمندانه از ابزارهای نوین ارتباطی و دانش‌های انسانی امروز.

اگر قرار است روایت انقلاب در میدان عمومی قدرت بازیابی کند، باید مهارت‌های ارتباطی و رسانه‌ای به‌طور نظام‌مند آموزش داده شود، زبان پیام با تنوع فرهنگی جامعه هماهنگ شود و روایت‌سازی جایگزین سخنرانی‌های صرفاً شعاری گردد. ساخت نهادهای رسانه‌ای حرفه‌ای و مخاطب‌محور و بازاندیشی در نظام تربیت فرهنگی نیز بخش مهمی از این مسیر است.

جهاد تبیین یک توصیه اخلاقی نیست؛ ضرورتی راهبردی برای زنده نگه‌داشتن گفتمان انقلاب اسلامی در جامعه‌ای پیچیده و چندلایه است. تا زمانی که توان بیان، قدرت روایت و مهارت رسانه‌ای در کنار هم قرار نگیرند، روایت انقلاب در میدان عمومی، صدای غالب نخواهد بود.

تبیین، تنها زمانی تحقق می‌یابد که زبان روشن، روایت جذاب و رفتار حرفه‌ای، دست به دست هم دهند.





اصلاح‌طلبان در بن‌بست؛ ضرورت یک بازنگری درونی

آیا اصلاح‌طلبان نمی‌خواهند خود را اصلاح کنند؟

دکتر اسدالله بادام چیان

ریشه‌های غربی اصلاحات در ایران

از دوره فتحعلی‌شاه قاجار، مفهوم اصلاحات از مسیر «منورالفکری» وارد ایران شد. چهره‌هایی مانند ملکم‌خان و تقی‌زاده، و سپس رضا شاه و محمدرضا پهلوی، این خط را ادامه دادند. طرح‌هایی چون «اصلاحات ملوکانه» و «انقلاب سفید» نه برآمده از نیاز ملت، که ترجمه‌ای از نسخه‌های لندن و واشنگتن بود؛ نسخه‌هایی که نتیجه‌ای جز وابستگی بیشتر و تضعیف هویت در پی نداشت.

در فضای سیاسی امروز ایران، یک پرسش جدی و بنیادین پیش روی ماست: آیا اصلاح‌طلبان پیش از هر چیز حاضرند دست به «اصلاح خویش» بزنند؟ برای پاسخ به این پرسش، نخست باید میان دو مفهوم تمایز گذاشت: نخست، «اصلاح» به مثابه ضرورتی تاریخی برای هر جامعه که هدف آن بهبود و بازسازی است؛ و دوم، «اصلاح‌طلبی» به عنوان یک جریان سیاسی مشخص در ایران معاصر که ریشه‌های آن به نزدیک دو قرن پیش بازمی‌گردد و از همان آغاز پیوندی آشکار با غرب و قدرت‌های استعماری داشته است.

نهضت آزادی؛ رویکرد مذهبی اما غرب‌زده

در سال ۱۳۴۰، نهضت آزادی در اساسنامه خود، اسلام را در کنار «اعلامیه جهانی حقوق بشر» و «منشور ملل متحد» نشاند. بازرگان در همان ابتدا گفت: «ما مسلمانیم، ایرانی هستیم، تابع قانون اساسی مشروطه و مصدقی هستیم.»

او می گفت: که اسلام را برای ایران می‌خواهد، اما امام خمینی همه چیز از جمله ایران را برای اسلام میخواست؛ تفاوتی بنیادین که میان او و امام خمینی شکافی عمیق پدید آورد.

بازرگان، انقلاب را ناممکن می‌دانست، چون معتقد بود آمریکا اجازه نمی دهد در ایران انقلابی رخ دهد، در حالی که امام سقوط رژیم شاه را امری قطعی و ناگزیر می‌دید. این اختلاف صرفاً سیاسی نبود، بلکه ناشی از دو جهان‌بینی متفاوت بود: یکی اسلام انقلابی و اصیل، و دیگری اسلام تعدیل‌شده و سازگار با غرب.

از دولت موقت تا اپوزیسیون

با پیروزی انقلاب، امام خمینی اداره کشور را به دولت موقت سپرد؛ اما بازرگان کابینه خود را تقریباً یک‌دست از جبهه ملی و نهضت آزادی تشکیل داد. این دولت در مسیر سازش با آمریکا حرکت کرد، اما تسخیر لانه جاسوسی این مسیر را متوقف ساخت و بازرگان استعفا داد.

از آن پس، جریان اصلاح‌طلبی به‌تدریج از ساختار اصلی انقلاب فاصله گرفت و به موضعی نزدیک به اپوزیسیون حرکت کرد.

در سال‌های دفاع مقدس نیز این جریان نه‌تنها در میدان مقاومت حضوری مؤثر نداشت، بلکه در بزنگاه‌های مهم، تردیدافکنی و فاصله‌گذاری را برگزید؛ در حالی که ملت ایران جان و هستی خود را برای حفظ کشور فدا می‌کرد.

دوم خرداد؛ چهره‌ای تازه

انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ فرصتی دوباره بود تا اصلاح‌طلبان با شعار «توسعه سیاسی» وارد قدرت شوند. اما تجربه دو دهه بعد نشان داد که محور اصلی این جریان همچنان بر مذاکره و اتکا به غرب استوار است.

نشریات وابسته به این جریان (از سلام و آفتاب تا شرق و هم‌میهن) بارها فاصله ژرف خود را از خط امام و گفتمان انقلاب نشان داده‌اند.

بیانیه‌های اخیر جبهه اصلاحات نیز مؤید همین امر است: در زمان‌هایی که منطقه در حساس‌ترین شرایط امنیتی قرار دارد، مواضع این جریان بیشتر همسو با سیاست‌های واشنگتن و برخی پایتخت‌های اروپایی است تا بازتاب‌دهنده خواست ملت ایران.

مرور این مسیر تاریخی نشان می‌دهد جریان اصلاحات هیچ‌گاه نتوانسته با هویت اسلامی-ایرانی ملت ایران هماهنگ شود. از آغاز انقلاب تاکنون، این جریان غالباً در نقطه مقابل خط امام خمینی و اصول قانون اساسی حرکت کرده و در لحظات سرنوشت‌ساز، به جای همراهی با مردم، چشم امید به غرب دوخته است.

انسان و وسوسه ی اعتماد به نسخه‌های دوردست

خردِ معطّل، تجربه‌های فراموش



تفاوت موجودات در توانایی دریافت و سنجش امور

انسان و حیوان در توانایی دریافت و سنجش امور یکسان نیستند. برخی موجودات زنده، هر بار در برابر آسیبی قرار گیرند، هیچ آموزه‌ای نمی‌آموزند و بی‌وقفه همان مسیر خطا را از سر می‌گیرند؛ زندگی آنان چیزی جز دور باطل تکرار نیست. جاندارانی که تنها با تجربه مستقیم و آزمون و خطا می‌آموزند، در مقام ادراک محدودند و توان فراتر رفتن از چرخه‌های زیستی و مادی را ندارند.

مراتب گوناگون یادگیری و ادراک در جانداران

در مقابل، دسته‌ای دیگر از موجودات حتی با تجربه محدود، از تکرار خطا پرهیز می‌کنند و با بهره‌گیری از حافظه و توان پیش‌بینی، از خطرات اجتناب می‌کنند. گروهی سوم نیز، بدون تجربه مستقیم، با شهود غریزی و توانایی‌های ذاتی، قادرند بدی و خطر را از پیش تشخیص دهند.

پرسش جدی این است: انسانی که بارها شاهد تکرار ویرانی‌ها، جنگ‌ها، پیمان‌های بی‌ثمر و آزمون‌های تلخ تاریخ بوده، و با وجود تجربه‌های روشن باز همان مسیر گذشته را دنبال می‌کند، چگونه می‌تواند مدعی باشد از مراتب ابتدایی ادراک فراتر رفته است؟ آیا چنین انسانی، سرمایه‌های عقلانی و اخلاقی خود را بالفعل ساخته است یا آن را رها کرده و در مرتبه‌ای فروتر از حیوانات درجا می‌زند، زیرا حتی از درس‌های آشکار تاریخ بهره نمی‌برد؟

جایگاه ویژه انسان؛ فراتر از آزمون و خطای صرف

اما جایگاه حقیقی انسان فراتر از این تمایزات است. انسان موجودی است که نه تنها توان تجربه و تحلیل گذشته را دارد، بلکه قادر است آینده را پیش‌بینی کند، پیامد اعمال را بسنجد و از وقایع احتمالی پیشاپیش آگاه شود. عقل و اراده انسانی او را قادر می‌سازد تا صرفاً به واکنش به محرک‌ها بسنده نکند و بتواند با تأمل و خردورزی، مسیر خویش را اصلاح کند، حتی پیش از آن‌که حادثه‌ای رخ دهد. به بیان دیگر، انسان توانایی عبور از سطح تجربه صرف و ورود به سطح حکمت و پیش‌بینی را دارد، جایی که آزمون و خطای صرف برای هدایت زندگی ضروری نیست و تصمیمات او می‌تواند بر پایه تحلیل، تدبیر و آینده‌نگری استوار باشد.



مسئله‌ای فردی و تمدنی

این پرسش، نه تنها در سطح فردی، که در سطح جمعی و تمدنی نیز معنادار است. جوامعی که تاریخ و تجربه خویش را نادیده می‌گیرند، در چرخه‌های بحران و عقب‌ماندگی گرفتار می‌شوند؛ جامعه‌ای که نتواند عقل جمعی و خرد تاریخی را به‌کار گیرد، دیر یا زود به نمونه‌ای از همان موجودات صرفاً واکنش‌گر و فاقد آینده‌نگری بدل می‌شود.

بنابراین، آگاهی تاریخی نه یک تجمل روشنفکرانه، بلکه شرط بقا و پیشرفت هر جامعه‌ای است. هر نسل باید آموخته‌های نسل پیش از خود را نه صرفاً حفظ، که بازخوانی و بازآفرینی کند تا بتواند در برابر چالش‌های نوین ایستادگی نماید. تنها جوامعی که میان گذشته، حال و آینده پیوندی فعال برقرار می‌کنند، قادرند مسیر رشد پایدار و معنادار را ترسیم کنند. فراموشی گذشته، چشم‌بستن بر امکان‌های آینده است و توجه به گذشته زمانی سودمند است که به نیرویی برای نوآوری، اصلاح و حرکت رو به جلو تبدیل شود.»



شبیخون غرب به حافظه ایرانیان برای مهندسی هویت تاریخی

چرا تاریخ ایران توسط بیگانگان روایت شد؟



امروز، نبردها تنها در میدان‌های نظامی رخ نمی‌دهند؛ بسیاری از آن‌ها در لایه‌های پنهانِ حافظه تاریخی ملت‌ها جریان دارند. تاریخ، نه یک بازگویی ساده از گذشته، بلکه ابزار شکل‌دهی هویت، قدرت و آینده است. در میان ملت‌هایی که میراث چندهزارساله دارند، ایران جایگاهی منحصربه‌فرد دارد، اما روایتِ تاریخ این سرزمین در دو قرن گذشته همواره محل چالش بوده است.

به این بهانه، با دکتر بادامچیان به گفت‌وگو نشستیم؛ گفت‌وگویی که فراتر از بررسی یک موضوع دانشگاهی، به پرسشی اساسی می‌پردازد: **چه کسی تاریخ ما را نوشته است و این روایت‌ها چگونه بر هویت امروز ما اثر گذاشته‌اند؟** او در این مصاحبه، با نگاهی تحلیلی و انتقادی، ریشه‌های تاریخ‌نویسی غربی، نقش استعمار در بازسازی تاریخ ملت‌ها و آسیب‌هایی که این روند به فهم تاریخی ایرانیان وارد کرده را واکاوی می‌کند.

شما تاریخ را محور هویت و استقلال ملت‌ها می‌دانید. چرا این موضوع برای غرب چنین اهمیت حیاتی داشته است؟

تاریخ، حامل هویت انسان‌ها و ملت‌هاست. غرب این حقیقت را از قرن هجدهم به‌خوبی فهمید و از همان دوره سلطه‌گری خود، سرمایه‌گذاری عظیمی روی تاریخ کرد. پس از رنسانس، آنها تاریخ را بر پایه تمدن مادّی گرای غرب تعریف کردند و روایت‌هایی «به‌ظاهر علمی» تولید نمودند که در واقع ابزار سلطه فرهنگی بودند. این روایت‌ها ضمن داشتن اطلاعات مفید، در چارچوب اهداف استعمار، شبیخون فرهنگی و قتل‌عام هویتی ملت‌ها طراحی شد و حقایق مغایر با منافع غرب را کاملاً وارونه جلوه داد.

غرب نه‌تنها تاریخ خود، بلکه تاریخ سایر ملت‌ها را نیز مطابق اهدافش بازنویسی کرده است. این پروژه چگونه پیش رفت؟

غرب با استفاده از عوامل مزدور و شبکه‌های فراماسونری در کشورها، تاریخ ملت‌ها را در چارچوب تعاریف خود بازسازی کرد. آثاری مانند «تاریخ تمدن» ویل دورانت را - که غرب‌محور است - به‌عنوان متن مرجع جهانی جازد. حکومت‌های استعماری نیز با تکیه بر رژیم‌های وابسته، همین روش را پیش بردند. نتیجه این شد که بسیاری از تاریخ‌نوشته‌های غربی تاریخ واقعی نیستند؛ بلکه روایتی سانسورشده است که جنایات خودشان را می‌پوشاند: قتل‌عام سرخ‌پوستان و غارت طلای آنان را «فتوحات بریتانیای کبیر» نامیدند، فرانسه ظلم و استبداد ناپلئون و فاجعه‌هایش در الجزایر، مغرب، مراکش، تونس و آسیای جنوب شرقی را حذف کرد، جنایات فالانژ را نادیده گرفت، و آمریکا هم بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی و کشتار ویتنام را توجیه نمود.

برخی می‌گویند اگر غرب تاریخ خود را تحریف کرده، به دیگران مربوط نیست. مشکل اصلی از نگاه شما چیست؟

تاریخ‌نویسی غرب فقط درباره خودشان نیست. آنها تاریخ سایر ملت‌ها را هم بر پایه استعمار و استکبار بازنویسی کرده‌اند تا هویت مستقل ملت‌ها را بزدایند و پذیرش استعمار را آسان کنند. نمونه روشن این پروژه، تاریخی است که انگلیسی‌ها برای هند نوشتند و نیز تاریخ‌سازی فراماسونری انگلیس در دوران رضا شاه برای ایران. بنابراین ملت‌ها اگر می‌خواهند هویت حقیقی و ملی خود را بازیابند، باید ابتدا این طرح استعماری را بشناسند و سپس تاریخ مستقل خود را بنویسند.

با وجود جایگاه مهم ایران در تاریخ جهان، چرا تاریخ ایران چنین مبهم و آسیب‌دیده است؟

ایران تمدنی کهنسال با فرهنگ اهورایی و سپس اسلامی است و نقشی بزرگ در تاریخ جهان داشته، اما تاریخ ایران به شکل متقن و مدرن و قابل دسترس عمومی تدوین نشده است. بخش باستانی ما مبهم است؛ سلسله‌های پیشدادی و کیانی را به حوزه اسطوره تبعید کرده‌اند. دوره ماد و هخامنشی هم عمدتاً بر اساس منابع یونانی و رومی نوشته شده، نه ایرانی. شخصیت‌هایی مانند کوروش حتی در منابع ایرانی حضور پررنگی ندارند؛ نام او نیز در منابع مختلف متناقض است: هرودوت «سایروس»، برخی «کی‌روش»، عده‌ای «سیروس» نوشته‌اند. بخش‌هایی از زندگی او - مثل فتح لیدی - اصلاً در منابع ایرانی نیامده است. در کتاب‌های فارسی نیز تا پیش از دوره پهلوی نام کوروش مطرح نبوده و تحقیق جامعی درباره او وجود نداشته است.

مهم‌ترین مشکل تاریخ‌نگاری پهلوی درباره ایران چیست؟

تنها مجموعه گسترده‌ای که برای عموم باقی مانده «تاریخ ایران باستان» است که در زمان رضا شاه نوشته شد. نویسندگان آن - تقی‌زاده، پیرنیا و اقبال - هر سه وابسته به جریان فراماسونری بودند. منابع این اثر تقریباً همگی یونانی، رومی و غربی است. بنابراین این مجموعه را نمی‌توان تاریخ واقعی ایران دانست؛ زیرا از دل همان پروژه غرب‌محور بیرون آمده که هدفش شکل‌دهی هویتی مطابق منافع استعمار بود، نه بازتاب حقیقت تاریخ ایران.

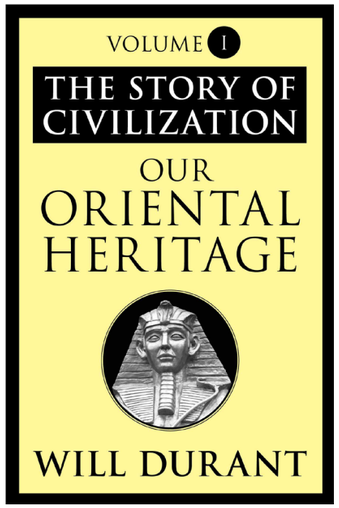

مرور تاریخی انحرافات و تحریفات یونان باستان

چهره پنهان تمدن غرب

در جهاد تبیین و اطاعت از راهبرد ولایت، به نقد کتاب «جمهوری» افلاطون و تمدن و فرهنگ یونان می‌پردازیم؛ زیرا اروپا پیش از یونان فرهنگ مشخصی نداشت و در غرب خبری از تمدن چشمگیر وجود نداشت. فنیقی‌ها نخستین فرهنگ و تمدن شکل‌یافته در غرب را داشتند که در گذرگاه کشورهایی چون ایران و محل استقرار فنیقی‌ها قرار داشته است.ساخته شود.

> افلاطون، دانش‌آموخته جندی‌شاپور ایران، هنگام بازگشت به یونان در سال ۳۸۷ پیش از تولد حضرت مسیح، «آکادمی علوم یونان» را تأسیس کرد و با دعوت از سقراط و دانشمندان دیگر یونانی، دانش‌های ملل دیگر را به صورت آموزشی در آکادمی تدریس نمود و پایه‌های تمدن و فرهنگ یونانی را بنیان نهاد.

سیاست و فلسفه در تمدن یونان

افلاطون و سقراط تلاش کردند تمدن، فرهنگ، نظرات فلسفی و دانش‌های آن روزگار را به صورت یک مجموعه جامع جمع‌آوری کنند و نظریاتی مطابق با جامعه یونانی به شکل نظام و سامانه ارائه دهند.

کتاب «جمهوری» افلاطون، بر پایه تقریرها و مباحث سقراط نوشته شده، همراه با کتاب «سیاست» ارسطو، پایه‌های اصلی تمدن و فرهنگ یونان هستند.

دانشمندانی مانند فیثاغورس و ارشمیدس در حوزه ریاضیات و هندسه و بقراط در علم پزشکی، این تمدن را تقویت کردند.

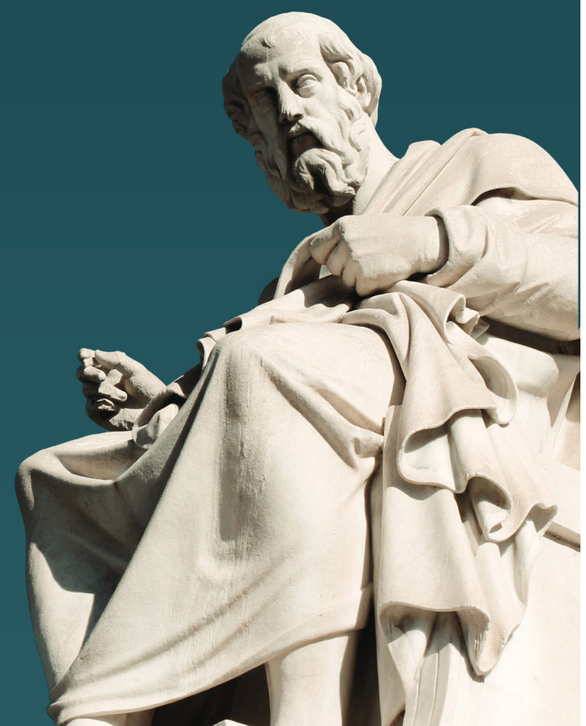



هرج و مرج و حکومت‌های یونان

حکومت‌های شهری یونان در آتن، اسپارت، هلن، کرت و مقدونیه، این تمدن را نمی‌پذیرفتند. هرج و مرج در جامعه و حکمرانی، موجب شد فیلیپ مقدونی حکومتی استبدادی ایجاد کند که به همین دلیل کشته شد. سپس پسرش اسکندر، نابغه‌ای پلید، به پادشاهی رسید و یونان را با سرکوب حکومت‌های شهری و محلی به امپراتوری واحد تبدیل کرد و مستبدانه همه را به انقیاد درآورد.

اسکندر با تجهیز نیروهای زبده و بهره‌گیری از نظرات سقراط و افلاطون و مشورت‌های ارسطو، که معلم و مشاور او بود، به ایران حمله کرد. ضعف حکومت هخامنشی و غرور و عیاشی داریوش سوم سبب پیروزی او شد و به صورت قهرمان یونان جلوه داده شد.



جنایات و فساد اسکندر

جنایت‌ها، روحیه استبدادی و دیکتاتوری، ظلم به ملت‌ها، غارت ثروت‌ها، خشونت و زورگویی به ایرانیان و حتی به سردارانش و فساد اخلاقی و فحشای او، باعث مرگ زودرس وی در ۳۳ سالگی شد.

پس از مرگ او، در یونان و لشکریان او شورش و جنگ‌های داخلی برای جانشینی ایجاد شد.

سلوکوس در ایران، بطلمیوس‌ها در مصر و آنتی‌گولوس در یونان، سه حکومت جدا تشکیل دادند و یونان دچار جنگ‌های داخلی و اختلاف عقاید شد تا روم به یونان حمله کرد و در ۱۱۹ پیش از میلاد، حکومت یونان پایان یافت و یونان جزو کشور روم شد.

تحریف‌ها و تبلیغات غرب

غربی‌ها، چون نمی‌توانستند روی روم، قرون وسطی و حتی رنسانسی که تنها برای خودشان سودمند بود تکیه کنند، به‌جای آن کوشیدند جنبه‌های مثبت تمدن یونان را برجسته کرده و ضعف‌ها و کاستی‌های آن را پنهان سازند. به همین دلیل، یونان را «مهد دموکراسی» معرفی کردند، در حالی‌که در واقعیت، هیچ نظام دموکراتیکی در آن شکل نگرفت و فقط برخی حکومت‌های محلیِ محدود و ابتدایی وجود داشت. اسکندر شخصیتی استبدادی، خشن، سلطه‌جو و گرفتار افراط در شراب‌خواری و فساد اخلاقی بود و رفتارهایش هیچ نسبتی با دموکراسی نداشت. اگر تمدن غرب بر پایه چنین میراثی و بر آموزه‌های سقراط، افلاطون و ارسطو بنا شده باشد، نتیجه‌ای جز آشکار شدن تناقض‌ها و کاستی‌های بنیادین غرب در پی نخواهد داشت.



جایگاه ایران در هوش مصنوعی

نقاط قوت، چالش‌ها و ظرفیت‌های بالقوه

سید محمد حسن میرداماد اصفهانی

جایگاه ایران در حوزه هوش مصنوعی را می‌توان از چند منظر بررسی کرد: پژوهش و تولید علم، زیرساخت‌ها و حکمرانی، صنایع و شرکت‌های فناور و همچنین نیروی انسانی جوان، بااستعداد و متخصص در حوزه‌های فنی، عملیاتی و امنیتی. تصویری که از مجموع این مؤلفه‌ها به دست می‌آید، چهره‌ای دوگانه و پیچیده است: نقاط قوت چشمگیر در کنار چالش‌های ساختاری و موانع اداری که مانع شکوفایی کامل ظرفیت‌ها شده‌اند.

ایران در مقایسه جهانی جایگاهی میانی اما رو به رشد دارد و ظرفیتی بسیار بالاتر از عملکرد فعلی در اختیار دارد؛ ظرفیتی که بخش مهمی از آن به دلیل موانع قانونی و مدیریتی تاکنون به طور کامل بهره‌برداری نشده است.

پژوهش و تولید علم

پژوهش، بدون تردید قوی‌ترین مؤلفه ایران در حوزه هوش مصنوعی است. ایران طی سال‌های اخیر از نظر تعداد مقالات منتشرشده در کنفرانس‌ها و مجلات معتبر جهانی مانند ICML، NeurIPS و CVPR، معمولاً در رتبه‌های ۱۵ تا ۲۰ جهان قرار داشته؛ جایگاهی قابل توجه برای کشوری در حال توسعه و تحت فشار تحریم‌های فناورانه.

مقایسه بین‌المللی: ایران پس از کشورهای پیشرو مثل آمریکا، چین، کانادا و کشورهای اروپایی قرار دارد، اما در میان کشورهای در حال توسعه، هم‌تراز با هند، برزیل و ترکیه شناخته می‌شود.

آمار: بین سال‌های ۲۰۱۳ تا ۲۰۲۲ ایران ۲٬۶۳۸ مقاله در حوزه هوش مصنوعی منتشر کرده و رتبه نخست در میان کشورهای اسلامی را دارد. در شاخص فناوری و نوآوری UNCTAD سال ۲۰۲۵، ایران رتبه ۷۲ از ۱۶۶ کشور را کسب کرده است.

کیفیت علمی: دانشگاه‌های شریف، تهران، امیرکبیر، علم و صنعت و خواجه نصیر قطب‌های اصلی پژوهش هوش مصنوعی در کشور هستند. ایران در پردازش زبان طبیعی (به‌ویژه زبان فارسی)، بینایی کامپیوتر و داده‌کاوی، پژوهش‌هایی با سطح کیفی معتبر و قابل رقابت در جهان ارائه کرده است.

نیروی انسانی و آموزش

ایران از جمعیتی جوان، پرتلاش و علاقه‌مند به فناوری‌های پیشرفته برخوردار است؛ هزاران دانشجو سالانه در مهندسی کامپیوتر، برق و علوم داده فارغ‌التحصیل می‌شوند.

برخلاف برخی تحلیل‌ها، بخش مهمی از متخصصان و پژوهشگران نخبه در کشور حضور دارند و با وجود دشواری‌های اداری و محدودیت‌های سخت‌افزاری، کار پژوهشی و عملیاتی با کیفیت انجام می‌دهند.

محدودیت در دسترسی به منابع علمی جهانی، با ابتکار و خودیاری پژوهشگران تا حد قابل توجهی جبران شده است.

صنعت و اکوسیستم استارتاپی

طی سال‌های اخیر، استارتاپ‌ها و شرکت‌های خصوصی ایران به‌ویژه در حوزه‌هایی مانند فین‌تک، تجارت الکترونیک، سلامت دیجیتال، حمل‌ونقل هوشمند و تحلیل داده پیشرفت چشمگیری داشته‌اند.

شرکت‌های بزرگ مانند دیجی‌کالا، اسنپ و تپسی تیم‌های فعال هوش مصنوعی دارند که روی پروژه‌های پیچیده‌ای مثل پیش‌بینی تقاضا، مسیریابی هوشمند، تحلیل رفتار کاربر و سیستم‌های توصیه‌گر کار می‌کنند.

مهم‌ترین مانع توسعه صنعتی دسترسی محدود به GPUهای پیشرفته، ابررایانه‌ها و زیرساخت‌های مقیاس‌پذیر برای آموزش مدل‌های بزرگ است.

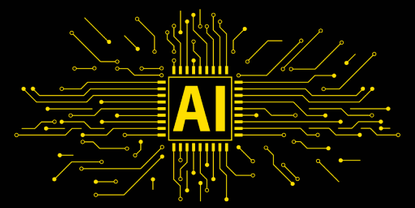

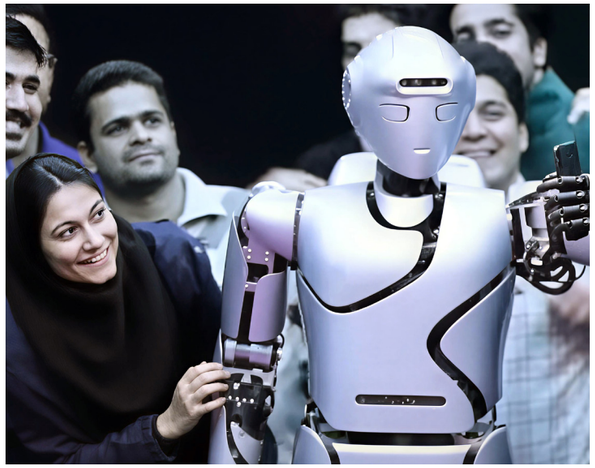

چالش‌ها

کمبود سخت‌افزار پیشرفته: محدودیت در تهیه پردازنده‌های گرافیکی مدرن، توسعه مدل‌های زبانی بزرگ و پروژه‌های هوش مصنوعی در مقیاس صنعتی را دشوار کرده است.

مقررات پیچیده و چندلایه: قوانین نامنسجم و تعدد نهادهای صادرکننده مجوز، سرعت نوآوری را کاهش می‌دهد و شرکت‌ها را با بروکراسی طولانی مواجه می‌کند.

سرمایه‌گذاری ناکافی: علی‌رغم حمایت‌های معاونت علمی ریاست‌جمهوری و برخی نهادهای حمایتی، حجم سرمایه‌گذاری با کشورهای پیشرو قابل مقایسه نیست. رفع موانع اداری می‌تواند جهشی محسوس در تولید دانش و فناوری ایجاد کند.

اگر موانع اداری و قانونی کاهش یابد و زیرساخت‌های فناورانه تقویت شود، ایران می‌تواند به یک بازیگر مهم منطقه‌ای و حتی جهانی در حوزه هوش مصنوعی تبدیل شود. نیروی انسانی ایران قادر است در حوزه‌هایی چون پردازش زبان طبیعی فارسی، بینایی ماشین، روباتیک و داده‌کاوی، نقش‌آفرینی کلیدی داشته باشد.

در نهایت، ما به جوانان و دانش‌آموختگان ایران اعتماد داریم؛ چنان‌که پیامبر اسلام (ص) فرمودند: اگر دانش در ثُریّا باشد، مردانی از ایران بدان دست خواهند یافت. در عرصه هوش مصنوعی نیز، با همت بلند، پاکی روح و سلامت جسم، این نسل توان آن را دارد که نه تنها به قله برسد، بلکه آن را تکامل بخشد.

در اسلام ، قانون اساسی، قواعد حقوق بشر ، اصل بر «جواز اشتغال در هر شغل سالم است » اما درکشور ما ، برای یک کار ساده ، دهها مجوز وجود دارد که در زمینه مسائل و موارد مختلف رایانه ای ، بسیار سخت و طاقت فرساست و در یک کلام ، وارد کردن هر سخت و افزار ئ نرم افزاری از خارج ، بسیار ساده تر از نوشتن آن در داخل است، اما به رغم تمام این موانع ، و تحریم های داخلی ، دانشمندان جوان ایران در همه زمینه ها ، پیشرفت کرده اند و اگر دستی غیبی بتواند مانع زدائی کند ، سرعت آنان چند برابر می شود.

بر اساس منابع سه گانه (اسلام، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و قواعد حقوق بشر)، اصل اولیه بر "جواز" و "آزادی" انتخاب شغل و کسب و کار است، مشروط بر اینکه این شغل "سالم" و مشروع باشد. اما در روش اجرائی ، چه توسط بخش خصوی و چه دولتی ، موانع بسیاری وجود دارد.



دکتر مجید تجن‌جاری، یکی از برجسته ترین نخبگان حوزه هوش مصنوعی و برنامه‌نویسی ایران بود. او در سال ۱۳۶۹ در روستای تجن‌جار، شهرستان آمل، به دنیا آمد و از همان کودکی با استعداد و علاقه‌ای ویژه به علوم و فناوری درخشان شد. تحصیلات او در زمینه برنامه‌نویسی، الکترونیک و رباتیک و کسب مدرک دکتری حرفه‌ای مدیریت کسب‌وکار (DBA) از دانشگاه تهران، پایه‌ای محکم برای فعالیت‌های علمی و پژوهشی او فراهم کرد.

دکتر تجن‌جاری نقش مهمی در آموزش و تربیت نسل جدید متخصصان داشت. او به عنوان مدرس دانشگاه در دانشگاه‌های شهید بهشتی، شمال و امام صادق (ع) بابل دوره‌های برنامه‌نویسی و رباتیک را تدریس کرد و مؤسس آکادمی آیولرن بود؛ نهادی که با هدف آموزش هوش مصنوعی و برنامه‌نویسی صدها نفر از استعدادهای جوان را پرورش داد.

او در حوزه پژوهش و اختراعات نیز دستاوردهای بین‌المللی متعددی داشت، از جمله مدال طلای المپیاد رباتیک ایران، مقام اول مسابقات جهانی اختراعات در آلمان، مدال‌های طلا و نقره در مسابقات آسیایی و ثبت پتنت جهانی در روسیه. علاوه بر این، دکتر تجن‌جاری به عنوان رئیس کمیسیون هوش مصنوعی خانه صنعت و معدن جوانان ایران نقش مهمی در توسعه فناوری‌های نوین و اشتغال‌زایی ایفا کرد.

دکتر تجن‌جاری در ۲۳ خرداد ۱۴۰۴، در پی حمله تروریستی رژیم صهیونیستی به تهران، به شهادت رسید. پیکر مطهر او در زادگاهش، آمل، با حضور گسترده مردم تشییع شد و یاد او الهام‌بخش نسل‌های آینده برای ادامه مسیر علم و نوآوری باقی ماند. آکادمی آیولرن و شاگردانش ادامه‌دهنده راه او هستند، یادآور اینکه علم، حتی در برابر خشونت و ظلم، همیشه زنده و پیروز می‌ماند.

هوش مصنوعی به‌عنوان موتور توسعه و ابزار حفظ حاکمیت ملی در جهان نو

آیا ما عقب می‌مانیم یا پیشتاز می‌شویم؟

سید محمد حسن میرداماد اصفهانی

در عصر حاضر، فناوری‌های نوین از جمله هوش مصنوعی، داده‌های عظیم، زیست‌فناوری و نانوفناوری، به موتورهای اصلی توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جهان تبدیل شده‌اند. اما سوال اساسی این است: آیا همه کشورها حق دارند به این فناوری‌ها دسترسی پیدا کنند و آن‌ها را در خدمت پیشرفت ملی به‌کار گیرند، یا محدودیت‌های حقوقی، نهادی و بین‌المللی مانع این دسترسی می‌شوند؟ از منظر حقوق اسلامی، قانون اساسی، حقوق بین‌الملل و حقوق بشر، این پرسش مستقیم با مفاهیمی چون «حق بر علم»، «حق توسعه» و «همکاری علمی بین‌المللی» مرتبط است. ایران هم حق و هم تکلیف دارد تا به لبه فناوری‌های نوین دسترسی یابد؛ همان‌طور که پیشرفت بدون الکتریسیته یا رایانه محال است، تصور توسعه بدون هوش مصنوعی نیز امکان‌پذیر نیست.

چرا باید به قله هوش مصنوعی بیندیشیم؟

پیشرفت در هوش مصنوعی (AI) برای کشورها اهمیت اقتصادی، علمی، اجتماعی و حتی امنیتی دارد. این فناوری در زندگی روزمره و صنایع مختلف نقشی اساسی ایفا می‌کند؛ از پهپادهای شناسایی و کشاورزی هوشمند گرفته تا سیستم‌های آمبولانس هوایی و هواپیماهای بدون سرنشین.

قدرت اقتصادی و رقابت جهانی

- **رشد اقتصادی:** هوش مصنوعی با بهینه‌سازی فرآیندها و ایجاد محصولات و خدمات جدید، بهره‌وری را افزایش می‌دهد و تا سال ۲۰۳۰ می‌تواند بیش از ۱۵ تریلیون دلار به اقتصاد جهانی اضافه کند.
- **توسعه صنایع و اشتغال:** AI می‌تواند مشاغل جدید ایجاد کرده و فرآیندهای تولید، بهداشت، حمل‌ونقل و مالی را هوشمند کند.

رقابت‌پذیری و جذب سرمایه: کشورهای پیشتاز در AI مزیت جهانی یافته و سرمایه‌های خارجی و استعدادهای برتر را جذب می‌کنند.

حفظ استقلال فناوری و نفوذ ژئوپلیتیکی

- **استقلال دیجیتال:** توسعه هوش مصنوعی بومی، حاکمیت داده‌ها و استقلال کشور را تضمین می‌کند.
- **قدرت نرم و تعیین استانداردها:** کشورهای پیشرو می‌توانند استانداردهای فنی و اخلاقی جهانی را تعیین کرده و نفوذ دیپلماتیک و فرهنگی خود را افزایش دهند.
- **رقابت و نوآوری جهانی:** پیشتازی در AI موقعیت رقابتی کشور را در بازار جهانی تقویت می‌کند و ایران را به قطب نوآوری بدل می‌سازد.

پیشرفت علمی و نوآوری

- **شتاب در تحقیقات:** تحلیل داده‌های پیچیده علمی، از کشف دارو تا تغییرات اقلیمی، با AI سریع‌تر و دقیق‌تر می‌شود.
- **نوآوری در صنایع مختلف:** از کشاورزی هوشمند تا طراحی مواد جدید، AI به‌عنوان فناوری توانمندساز، پیشرفت در سایر حوزه‌ها را ممکن می‌سازد.

افزایش اختراعات و جایگاه علمی: کشورهایی که در AI پیشتازند، در نوآوری علمی و ثبت اختراعات نیز موقعیت جهانی پیدا می‌کنند.

امنیت ملی و دفاعی

- **تحلیل داده‌های امنیتی:** AI در پیش‌بینی تهدیدات و شناسایی حملات سایبری نقشی حیاتی دارد.
- **اتوماسیون دفاعی:** از پهپادهای خودمختار تا سامانه‌های پشتیبانی تصمیم‌گیری، هوش مصنوعی توان دفاعی کشور را متحول می‌کند.

جنگ سایبری: در عصر امروز، دفاع و حمله سایبری بدون AI تقریباً غیرممکن است.

بهبود کیفیت زندگی و خدمات عمومی

- **سلامت و آموزش:** تشخیص بیماری‌ها با دقت بالا، آموزش هوشمند و حمل‌ونقل هوشمند بهبود می‌یابد.
- **کاهش نابرابری:** AI می‌تواند خدمات آموزشی و بهداشتی را به مناطق دورافتاده گسترش دهد و عدالت اجتماعی را افزایش دهد.
- **شفافیت و مبارزه با فساد:** الگوریتم‌های هوش مصنوعی، در شناسایی تقلب و فساد مالی کمک می‌کنند.



فرصتی تازه برای بازسازی نقش انسان در تصمیم‌گیری نظامی

نبردهای هوشمند و مسئولیت‌های مبهم

تسلیحات خودکار مبتنی بر هوش مصنوعی دیگر صرفاً ایده‌ای در آزمایشگاه‌های تحقیق و توسعه نیستند؛ آن‌ها به سرعت به بخش جدایی ناپذیری از میدان‌های نبرد مدرن تبدیل شده‌اند. سامانه‌هایی که قادر به تحلیل داده‌های گسترده، پیش‌بینی رفتار نیروها و اتخاذ تصمیمات مستقل هستند، مرز میان قضاوت انسانی و عمل خودکار را به‌شدت تحت فشار گذاشته‌اند. پرسش اساسی این است، در چنین محیطی، نقش انسان در تصمیم‌گیری نظامی چیست و چگونه می‌توان مسئولیت اخلاقی و حقوقی را حفظ کرد؟

پیشرفت‌های فناوری و پیچیدگی مسئولیت انسانی

پیشرفت‌های یادگیری ماشین، شبکه‌های عصبی و پردازش کلان‌داده‌ها، توانایی سامانه‌ها برای عمل در لحظه و بدون نظارت مستقیم انسانی را افزایش داده است. این توانمندی‌ها در بهبود دقت هدف‌گیری و مدیریت عملیات نظامی بسیار مفیدند، اما همزمان چرخه تصمیم‌گیری و مسئولیت‌پذیری انسانی را پیچیده‌تر کرده‌اند.

بدون شفافیت در تعیین نقش انسان در برنامه‌ریزی، استقرار و بهره‌برداری از این سامانه‌ها، خطر اشتباهات جدی و پاسخ‌گویی نامشخص افزایش می‌یابد.

هوش مصنوعی فراتر از میدان نبرد

بررسی تجربه ارتش‌های پیشرفته نشان می‌دهد که کاربرد هوش مصنوعی فراتر از هدایت پهپادها یا سامانه‌های هدف‌گیری است. از شبیه‌سازی میدان‌های نبرد و سنجش واکنش نیروها تا ادغام با شبکه‌های فرماندهی، سلاح‌های دقیق و سامانه‌های فضایی، هوش مصنوعی در تمام سطوح تصمیم‌گیری استراتژیک و تاکتیکی حضور دارد.

حتی تصمیماتی که به نظر خودکار می‌آیند، در واقع نتیجه زنجیره‌ای از انتخاب‌ها و مداخلات انسانی در طراحی الگوریتم‌ها، جمع‌آوری داده‌ها و تعیین چارچوب‌های عملیاتی هستند. به بیان دیگر، هیچ سامانه‌ای کاملاً مستقل نیست؛ آنچه به عنوان خودمختاری فنی دیده می‌شود، بازتاب تصمیمات انسانی است.

چالش شکاف مسئولیت

هوش مصنوعی در حوزه نظامی «شکاف مسئولیت» ایجاد کرده است؛ وضعیتی که در آن پس از تصمیم یا عملکرد خودکار، مشخص کردن مسئولیت حقوقی یا اخلاقی دشوار می‌شود.

این شکاف نه تنها ناشی از فناوری است، بلکه ناشی از پیچیدگی زنجیره تصمیمات انسانی است: از تعریف اهداف و محدودیت‌ها در مرحله برنامه‌ریزی و طراحی تا سطح نظارت در عملیات واقعی. فقدان شفافیت در هر یک از این مراحل می‌تواند مسئولیت‌پذیری را مبهم کند و پیامدهای انسانی و حقوقی جدی به همراه داشته باشد.





بازتعریف مسئولیت انسانی

برای مقابله با این مشکل، لازم است مسئولیت انسانی در تمام مراحل چرخه عمر سامانه‌های هوش مصنوعی بازتعریف شود: از برنامه‌ریزی و طراحی گرفته تا توسعه، استقرار، بهره‌برداری و بازنشستگی.

تدوین الزامات روشن برای طراحان، مهندسان، اپراتورها و فرماندهان
ایجاد استانداردهای قابل سنجش و مکانیزم‌های حسابرسی
تضمین انطباق با مقررات

تنها در چنین چارچینی می‌توان اطمینان یافت که هوش مصنوعی جایگزین مسئولیت انسانی نمی‌شود و همچنان ابزاری تحت نظارت انسان برای افزایش دقت و اثربخشی باقی می‌ماند.

ضرورت قوانین و چارچوب‌های بین‌المللی

پیچیدگی فناوری‌های هوش مصنوعی و تنوع زنجیره تأمین آن‌ها، ضرورت ایجاد قوانین و چارچوب‌های حقوقی هماهنگ با ملاحظات اخلاقی بین‌المللی را دوچندان می‌کند. هر تصمیم‌گیری نظامی که بدون وضوح مسئولیت‌ها صورت گیرد، می‌تواند پیامدهای انسانی و سیاسی جدی داشته باشد و امکان ردیابی خطاها را کاهش دهد.

شناخت کامل چرخه حیات سامانه‌ها و شبکه تصمیم‌گیری انسانی در هر مرحله، شرط لازم برای حفظ کنترل اخلاقی و عملیاتی است.

هوش مصنوعی در میدان نبرد نه تهدیدی برای انسان، بلکه فرصتی است برای بازاندیشی درباره نقش انسان در تصمیم‌گیری، مسئولیت‌پذیری و اخلاق نظامی. آینده جنگ‌ها بدون شک با حضور این فناوری‌ها شکل خواهد گرفت، اما تضمین این که وجدان انسانی در قلب تصمیمات باقی بماند، به طراحی دقیق سامانه‌ها، تدوین قوانین شفاف و نظارت مستمر وابسته است.

بازتعریف مسئولیت انسانی در چنین محیطی، تنها راهی است که می‌تواند هم بهره‌وری فناوری را تضمین کند و هم استانداردهای اخلاقی و حقوقی را حفظ نماید.

از تربیت نیرو تا پیش‌بینی تهدید؛ نگاهی نو به نظام علوی

حفاظت اطلاعات نظامی در نهج البلاغه

در دنیای امروز، اهمیت اطلاعات نظامی و امنیتی بر هیچ کسی پوشیده نیست. هر سازمان یا حکومت برای دستیابی به موفقیت در مأموریت‌های خود، نیازمند نیروهایی متخصص، مطمئن و دارای ویژگی‌های اخلاقی و حرفه‌ای ویژه است. در این میان، نیروهای اطلاعاتی و حفاظتی به دلیل حساسیت مأموریت‌شان و تأثیر مستقیم اقداماتشان بر سرنوشت جمعی، جایگاهی ممتاز دارند. مطالعه تاریخ اسلام و به ویژه سیره امیرالمؤمنین علی(ع) نشان می‌دهد که توجه به این مسئله نه تنها موضوعی مدرن و روزمره نبوده، بلکه در صدر برنامه‌های حکومتی حضرت جایگاه ویژه‌ای داشته است.

امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه و سخنان متعدد خود، ابعاد مختلف حفاظت از اطلاعات نظامی را تبیین کرده‌اند که می‌توان آن‌ها را در سه محور اصلی دسته‌بندی کرد: حفاظت از کارکنان، حفاظت اسناد و مدارک اطلاعاتی و حفاظت از اماکن حیاتی. جالب آنکه محور انسانی، یعنی حفاظت از کارکنان، بیشترین تأکید را در آموزه‌های ایشان دارد. حضرت با تأکید بر انتخاب افراد شایسته و وفادار، بنیان امنیت را بر پاکی درونی و تعهد اخلاقی استوار می‌کنند.



داوود رمضانی

عضو هیئت علمی دانشگاه عالی دفاع ملی

نگاهی به دوران زمامداری حضرت علی(ع) - که قریب پنج سال رهبری سیاسی و نظامی امت اسلامی را بر عهده داشتند - آشکار می‌سازد که ایشان اهتمام ویژه‌ای به جمع‌آوری اطلاعات، حفاظت از اسرار و پیش‌بینی تهدیدات دشمن داشتند. اقدامات ایشان بر اساس سیره پیامبر اکرم(ص) و با رویکردی انسان‌ساز و اخلاقی، زمینه تحقق صلح، وحدت و امنیت عمومی را فراهم می‌آورد. مهم‌ترین ویژگی این نگاه، تمرکز بر عامل انسانی و تربیت نیروهای وفادار و قابل اعتماد بود.



رازداری؛ اصل اساسی حفاظت اطلاعات

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های اخلاقی در نظام اسلامی و سیره ائمه اطهار(ع)، رازداری و پرده‌پوشی است. رازدار بودن نه تنها شاخصی از کمال عقل و ایمان است، بلکه پایه و اساس امنیت و اعتماد اجتماعی محسوب می‌شود. امیرالمؤمنین علی(ع) در حکمت‌های خود، بارها بر اهمیت رازداری تأکید کرده‌اند. ایشان می‌فرمایند: «زبان عاقل در پشت قلب اوست و قلب احمق در پشت زبانش قرار دارد». این بیان نشان می‌دهد که شناخت عاقل از احمق تا حد زیادی به توانایی فرد در حفظ اسرار و کنترل گفتار خود بستگی دارد. حضرت علی(ع) همچنین به نقش عامل انسانی در حفظ اسرار اشاره دارند و تأکید می‌کنند که اسرار حتی نزد دوستان نیز نباید افشا شود، زیرا هرگونه افشاگری، چه عمدی و چه سهل‌انگارانه، می‌تواند منجر به خیانت و آسیب به جامعه و نیروهای خودی شود. به عبارتی دیگر، رازدار بودن به مثابه یک مسئولیت اخلاقی و امنیتی است که فرد را از عواقب جبران‌ناپذیر محافظت می‌کند.

حفاظت عملیاتی و پیش‌بینی تهدیدات

امیرالمؤمنین علی(ع) علاوه بر توصیه‌های اخلاقی، به بعد عملیاتی و نظامی حفاظت اطلاعات نیز توجه داشتند. ایشان با اعزام نیروهای اطلاعاتی مورد اعتماد به مناطق حساس و ایجاد شبکه‌های ارتباطی قوی، نوعی کمربند امنیتی ایجاد کردند تا نه تنها دشمن نتواند به اطلاعات ارزشمند دست یابد، بلکه نیروهای خودی نیز در امنیت کامل مأموریت‌های خود را انجام دهند. یکی از شیوه‌های عملی ایشان در جنگ، ناشناخته ماندن خود و ایجاد پوشش‌های امنیتی برای محافظت از نیروها بود. همچنین حضرت سفارش می‌کردند که هرگز بیش از حد نیاز یا فراتر از مأموریت خود به جمع‌آوری اطلاعات پرداخته نشود، زیرا جستجوی بی‌جا نه تنها مفید نیست بلکه باعث افشای اسرار می‌شود. این نگرش هوشمندانه، پیوند میان احتیاط عملی و اخلاقی را به روشنی نشان می‌دهد.



بر اساس تعالیم امیرالمؤمنین علی(ع)، هر سازمان برای حفظ سلامت و عدالت نیازمند نظارت مستمر است. آن حضرت سفارش می‌کنند که عملکرد کارگزاران با دقت بررسی شود و علاوه بر نظارت آشکار، ناظران صادق و امین به‌صورت پنهانی نیز بر کار آنان گماشته شوند تا امانت‌داری، درست‌کاری و رعایت حقوق مردم تضمین گردد. هدف از این نظارت بی‌اعتمادی نیست، بلکه دیدن زحمات، شناسایی ضعف‌ها، اصلاح خطاها، کمک به مجموعه و جلوگیری از تخلفات است. در نتیجه، از سیره حکومتی امام علی(ع) دو نوع نظارت استخراج می‌شود: نظارت آشکار و نظارت پنهان که هر دو برای سلامت و استواری نظام اداری ضروری‌اند.

نظارت و بازرسی پنهان

امام علی(ع) در نامه ۵۳ به مالک اشتر بر ضرورت نظارت پنهانی بر کارگزاران تأکید می‌کند و دستور می‌دهد بازرسانی مخفی، راستگو، درستکار و وفادار برای این کار برگزیده شوند؛ زیرا چنین نظارتی موجب می‌شود کارگزاران به امانت‌داری و مدارا با مردم تشویق شوند. با این حال، حضرت هشدار می‌دهد که گزارش هیچ بازرس به‌تنهایی حجت نیست و باید از مجاری متعدد بررسی شود تا درستی آن به‌طور قطعی تأیید گردد، و در صورت ارائه گزارش دروغ، بازرس همانند کارگزار خائن مستحق مجازات و رسوایی خواهد بود. فلسفه این تدبیر آن است که وقتی کارگزاران بدانند اعمالشان به‌طور پنهانی بررسی می‌شود، هم به نیکی و درستکاری ترغیب می‌گردند و هم از خیانت و سوءرفتار با مردم دوری می‌کنند.

نظارت و بازرسی آشکار

امام علی(ع) این نوع نظارت را به همه فرماندهان خود توصیه کرده و در نامه ۶۷ به کعب بن مالک فرمان می‌دهد که با جانشینی فردی شایسته، همراه گروهی از یارانش برای نظارت آشکار به سراسر مناطق سواد رفته و رفتار، شیوه مدیریت و عملکرد کارگزاران را به‌دقت بررسی کند. این دستور نشان می‌دهد که نظارت باید توسط افراد باتجربه، به‌صورت گروهی و از زوایای متعدد انجام شود و نیز باید از مردم درباره عملکرد مسئولان پرسش گردد. ثمره چنین مراقبتی همان است که حضرت در نامه ۵۳ بیان می‌کند: آگاهی کارگزاران از وجود ناظران، آنان را به امانت‌داری، حسن رفتار و دقت در انجام وظیفه وامی‌دارد. افزون بر این، امام(ع) بر ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری ویژه برای خود ناظران تأکید کرده و خود نیز با حضور مستقیم در جامعه امور را پیگیری می‌کرد و کارگزارانش را از پنهان شدن از مردم برحذر می‌داشت؛ زیرا دوری مسئولان از مردم موجب ناآگاهی از مشکلات، وارونگی ارزش‌ها و آمیختگی حق و باطل می‌شود.

گزارش‌ها یا اطلاعات مردمی

امام علی(ع) در نامه ۵۳ با اشاره به این موضوع مهم، مالک اشتر را متوجه می‌سازد که همواره زیر نگاه و قضاوت مردم است و همان‌گونه که او در گذشته رفتار حاکمان را نقد می‌کرد، اکنون مردم درباره عملکرد او سخن خواهند گفت. تعبیر «وَ يَقُولُونَ فِيكَ» نشان‌دهنده اهمیت گزارش‌های مردمی و نقش آن‌ها در ارزیابی حاکمان است و حضرت برای جلوگیری از غرور و خودفریبی مالک، او را به یاد گذشته‌اش می‌اندازد تا بداند امروز همان نظارت بر اعمال او صورت خواهد گرفت. در ادامه نیز با بیان «إِنَّما يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحِينَ بِما يُجْرِي اللَّهُ لَهُمْ عَلى أَلْسُنِ عِبادِهِ» یادآور می‌شود که قضاوت و سخنان مردم می‌تواند معیار شناخت صلاحیت حاکمان باشد و این را می‌توان دعوتی به خودمراقبتی نیز دانست؛ یعنی حاکم باید چنان رفتار کند که مردم ناگزیر زبان به نیکی او بگشایند. افزون بر این، گزارش‌های مردمی در عمل نیز مورد استفاده قرار می‌گرفت، چنان‌که در جنگ صفین، همسر هیثم بن اسود، اخبار مرتبط با معاویه را پنهانی نوشته و با بستن آن به گردن اسب، برای امام علی(ع) ارسال می‌کرد.

پیشگیری

در عرصه فعالیت‌های اطلاعاتی، پیشگیری به معنای مجموعه اقداماتی آینده‌نگر است که از وارد آمدن آسیب‌های احتمالی و ضربات دشمن جلوگیری کرده و با عملیات آفندی اطلاعاتی، ابتکار عمل را از دست دشمن گرفته و او را به موضع دفاعی می‌کشاند. امام علی(ع) نیز در نامه ۵۳ به مالک اشتر یکی از مهم‌ترین زمینه‌های پیشگیری را تأمین نیازهای معیشتی کارگزاران می‌داند و توصیه می‌کند که حقوق آنان به‌گونه‌ای کافی و مناسب پرداخت شود تا هم در اصلاح رفتار خود بکوشند، هم از دست‌درازی به بیت‌المال بی‌نیاز شوند و هم در صورت خیانت هیچ عذری نداشته باشند. از نگاه حضرت، تأمین مالی کارمندان سدّی در برابر خیانت، رشوه‌خواری و فساد اداری است و اگر نیازهای مادی کارکنان برآورده نشود، فقر و نیاز، آنان را به انحراف می‌کشاند و روحیه امانت‌داری را سست می‌کند.

خودحفاظتی و خودکنترلی

از آغاز شکل‌گیری سازمان‌ها، ضرورت نظارت همواره مورد توجه مدیران بوده و اهمیت یافتن نقش انسان در تحقق اهداف راهبردی باعث شده نظام‌های نظارتی به سوی مشارکت، خودکنترلی و خودمدیریتی تحول یابد. در این نگاه نوین، خودمراقبتی حالتی درونی است که فرد را بدون فشار بیرونی به انجام درست وظایفش ترغیب می‌کند و او را در برابر تهدیدهای بیرونی و وسوسه‌های درونی توانمند می‌سازد.

امام علی(ع) نیز می‌فرماید: «هوای نفس را مهار کن و از آنچه برایت حلال نیست دوری گزین؛ زیرا بخل‌ورزیدن به‌نفس، یعنی رعایت انصاف با خود در دوست‌داشتنی‌ها و ناپسندها.» این نظارت درونی به این معناست که فرد پیش از هر کنترل بیرونی، خود مراقب رفتار خویش باشد و با تقویت وجدان کاری و باور به اهداف سازمان به سلامت مسیر حرکت کند. هرچند مهارهای بیرونی ضروری‌اند، اما کافی نیستند؛ زیرا اگر قدرت از درون کنترل نشود، سرکشی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.



رهبر انقلاب، آمریکا را از جایگاه مطالبه‌گر به منتظر و محدود تنزل دادند.

تحقیر و تأخیر، پاسخ ایران به امریکا

در لحظه‌ای که جهان در التهاب جنگ‌های نیابتی، فروپاشی نظم امریکایی و خیزش قدرت‌های مستقل به سر می‌برد، رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران با بیانیه‌ای تاریخی، نه تنها امریکا را از جایگاه مطالبه‌گر به زیر کشیدند، بلکه با تعیین سه شرط راهبردی، آغاز عصر جدیدی از سیاست خارجی ایران را اعلام کردند: پایان حمایت از رژیم صهیونی، خروج کامل نظامی از منطقه و عدم دخالت در امور منطقه. این موضع، از منظر راهبردی، نه یک واکنش، بلکه یک راهبرد جدید و حمله نرم به قلب ساختار سلطه غرب است.

از پدافند به آفند، تحول در هندسه قدرت ایران:

۱. تحول گفتمانی: از پاسخگویی به مطالبه‌گری:تا پیش از این، ایران در برابر فشارهای امریکا در حوزه‌های هسته‌ای، موشکی و منطقه‌ای، در موضع دفاعی و تبیینی قرار داشت. اکنون، با سخنان رهبر انقلاب، ایران به جای پاسخ به مطالبات امریکا، خود به مطالبه‌گر تبدیل شده است، مطالبه‌ای نه از موضع ضعف، بلکه از موضع قدرت منطقه‌ای و مشروعیت جهانی.

۲. سه شرط راهبردی: پایان سلطه‌گری امریکا: شرط اول: پایان حمایت از رژیم صهیونی، یعنی فروپاشی ستون فقرات سیاست خاورمیانه‌ای امریکا. شرط دوم: جمع کردن همه پایگاه‌ها و خروج کامل نظامی از منطقه، یعنی پایان حضور فیزیکی و روانی امریکا در غرب آسیا. شرط سوم: عدم دخالت در امور منطقه، یعنی پایان اقتدار و هژمون امریکا در منطقه. این شروط، نه تاکتیکی، بلکه راهبردی‌اند، و تحقق آنها به معنای تغییر نظم منطقه‌ای است.

۳. تحقیر راهبردی امریکا: تأخیر در بررسی همکاری: رهبر انقلاب تصریح کردند که حتی در صورت تحقق این شروط، همکاری با امریکا «در آینده نزدیک» بررسی نخواهد شد، بلکه «برای بعدها» قابل تأمل است. این موضع، امریکا را از جایگاه قدرت تعیین‌کننده به جایگاه منتظر و بی‌اثر تنزل می‌دهد.

۴. تحلیل مواضع کلاوسون و مکنزی: تأیید چرخش راهبردی: پاتریک کلاوسون، تحلیل‌گر مؤسسه واشینگتن، این موضع رهبری را «آغاز مرحله جدید بازدارندگی ایران» دانسته و هشدار داده که واشینگتن باید خود را برای مواجهه‌های متفاوت آماده کند. ژنرال فرانک مکنزی نیز پیش‌تر اذعان کرده بود که ایران توانسته معادلات بازدارندگی را در منطقه تغییر دهد، به‌ویژه از طریق محور مقاومت.
محور مقاومت: بازوی عملیاتی شروط ایران: حزب‌الله، انصارالله، حشد شعبی و دیگر گروه‌های مقاومت، نه تنها ابزار دفاعی، بلکه ابزار مطالبه‌گری ایران در برابر امریکا هستند. این محور توانسته حضور امریکا را در عراق، سوریه و خلیج فارس به چالش بکشد و هزینه‌های حضور نظامی را افزایش دهد.

۵. پایگاه‌های امریکا: نقاط ضعف راهبردی: امریکا بیش از ۴۰ پایگاه نظامی در منطقه دارد، از قطر و بحرین تا عراق و سوریه. این پایگاه‌ها، در صورت فعال شدن کامل محور مقاومت، به نقاط آسیب‌پذیر و پرهزینه امریکا تبدیل خواهند شد.

راهکارهای عملی برای تحقق شروط رهبری

راهکار اول: تقویت محور مقاومت با حمایت اطلاعاتی، لجستیکی و رسانه‌ای. ایجاد اتاق‌های عملیات مشترک منطقه‌ای برای هماهنگی راهبردی. حمایت از روایت سازی رسانه‌ای مقاومت در برابر اشغالگری.

راهکار دوم: دیپلماسی آفندی در سازمان‌های بین‌المللی با طرح رسمی خروج امریکا از منطقه در مجامع بین‌المللی با استناد به منشور ملل متحد و تشکیل ائتلاف کشورهای مستقل برای مقابله با حضور نظامی بیگانه.

راهکار سوم: اجماع داخلی و تک‌صدایی راهبردی، الزام احزاب و مسئولان به موضع واحد در برابر امریکا و تدوین سند ملی مطالبه‌گری از امریکا با محوریت شروط رهبری.

راهکار چهارم: فشار اقتصادی و حقوقی بر رژیم صهیونیستی از طریق حمایت از کمپین‌های جهانی تحریم اسرائیل و پیگیری حقوقی جنایات جنگی در دادگاه‌های بین‌المللی.



سید عبدالله متولیان

کارشناس عالی برنامه ریزی و پژوهشگر علوم سیاسی

آمریکا در مسیر سقوط؛ بحران اقتصادی و سیاست‌های ناکارآمد

دونالد ترامپ؛ میخائیل گورباچفِ ایالات متحده آمریکا

بدهی ۲۸ تریلیون دلاری، آشفتگی داخلی و نفرت جهانی، چالش‌های آمریکا را بی‌سابقه کرده است.

تحولاتی که این سال‌ها در سیاست آمریکا رخ می‌دهد، تنها جنجال بر سر یک فرد پرحاشیه یا رفتارهای نامتعارف او نیست؛ بلکه نشانه‌ای از مراحل پایانی یک الگوی تاریخی است. افول تمدن‌ها، معمولاً از طریق بروز شخصیت‌هایی آشکار می‌شود که به‌جای پنهان کردن شکاف‌ها، آن‌ها را عریان می‌کنند. ظهور چهره‌هایی که با غرور بی‌پایه، سخنوری مبتذل، خودبزرگ‌بینی بیمارگونه و بی‌شرمی اخلاقی در صدر قدرت می‌نشینند، بیش از آن که نشانه قدرت آنان باشد، سند ضعف ساختارهایی است که بر آن‌ها سایه انداخته‌اند.

آنچه در جهان سیاسی این کشور دیده می‌شود، نه صرفاً انحرافات یک سیاستمدار ثروتمند، بلکه آشکار شدن فرسودگی نهادهایی است که دهه‌ها وظیفه داشتند فرهنگ سیاسی، اخلاق عمومی و فرآیندهای دموکراتیک را محافظت کنند. زمانی که نهادها دچار پوسیدگی شوند، اشخاصی که در حالت طبیعی هرگز قابلیت خزیدن به لایه‌های بالای سیاست را ندارند، ناگهان مجال برجسته شدن پیدا می‌کنند. فروپاشی زمینه‌ها، شخصیت‌های فرومایه را به بالاترین سکوهای قدرت پرتاب می‌کند. **جامعه‌شناسان بارها هشدار داده‌اند که هنگامی که بازار از حدود خود خارج شود و نقش نهادهای تعدیل‌گر را از میان ببرد، سیاست نیز به میدان نمایش تبدیل می‌شود. در چنین شرایطی، قدرت نه در اختیار کسانی قرار می‌گیرد که فضیلت و تدبیر دارند، بلکه در دستان کسانی است که با نمایش‌های جنون‌آمیز و رفتارهای تحقیرآمیز، فرایند سیاست را به سطحی‌ترین جلوه‌های غریزی تقلیل می‌دهند.**

آمریکای امروز در وضعیتی آشفته قرار دارد و اوضاع هیات حاکمه این کشور، به ویژه زیر رهبری ترامپ، پیچیده‌تر از همیشه است. ترامپ در توهم خود تصور می‌کرد که با قلدری، زورگویی و تجاوزگری می‌تواند آمریکا را همچنان در جایگاه ابرقدرت حفظ کند. او و مناطقی چون گرینلند، کانادا و مکزیک را به‌نوعی متعلق به خود می‌دانست و فکر می‌کرد می‌تواند آمریکا را به اوج قدرت برساند.

اما امروز خود او می‌بیند که کشورش در مسیر فروپاشی قرار گرفته است. بدهی ۲۸ تریلیون دلاری آمریکا و اعلام ورشکستگی‌های متعدد، نشان می‌دهد که حتی با تولید ناخالص ملی بالا یا فشار به کشورهای وابسته، نمی‌توان این بحران اقتصادی را مهار کرد. سیاست‌های اقتصادی اشتباه، از جمله تعرفه‌های نادرست، نتیجه معکوس داده و بدهی‌ها را بیش از پیش افزایش داده‌اند. صرفه‌جویی‌های ترامپ نمی‌تواند چاره بحران باشد؛ زیرا حجم بدهی‌ها بسیار فراتر از توان مدیریت کنونی است.

مداخله آمریکا در خاورمیانه، حمایت از تجاوز اسرائیل و دیگر کشورهای منطقه، به آشفتگی بیشتری انجامیده و نفرت جهانی از آمریکا را تقویت کرده است. روزگاری آمریکا خود را رهبر جهان آزاد معرفی می‌کرد، اما اکنون مظهر خشونت شده است. جنایات آمریکا، از ویتنام و کره تا افغانستان و سوریه، و همچنین حمایت از دیکتاتورها، چهره این کشور را مخدوش کرده است.

اعترافات ناشیانه ترامپ، از جمله در زمینه بمباران‌های تاسیسات هسته‌ای ایران و حمایت علنی از تجاوزات اسرائیل، در کنار فساد و رسوایی‌های داخلی، به وجهه آمریکا لطمه زده و این کشور را در سطح جهانی رسوا کرده است. در عین حال، مردم آمریکا نیز از هیات حاکمه خود فاصله گرفته‌اند؛ تظاهرات میلیونی و اعتراض‌ها به نظام سیاسی، نمایانگر بیزاری ملت از این مسیر خشونت و فساد است.

واقعیت این است که امروز آمریکا کشوری ورشکسته، درهم‌شکسته و ناتوان در مدیریت مسائل جهانی است. سیاستمدارانی چون روزولت، چرچیل، دوگل و آیزنهاور، در مقایسه با رهبران کنونی، می‌توانستند چنین بحران‌هایی را مدیریت کنند؛ اما ترامپ آمریکا را به سمت سقوطی حتمی هدایت کرده است. تاریخ در آینده، او را «گورباچف آمریکا» خواهد نامید.

گورباچف زمانی که اصلاحات را در شوروی آغاز کرد، با نظامی مواجه بود که از درون پوسیده بود و هدف او حفظ جایگاه ابرقدرتی شوروی از طریق اصلاحات بود. با بازگشت دونالد ترامپ به قدرت، می‌توان گفت ترامپ همان گورباچف آمریکاست. این واقعیت ما را به ضرورت آینده‌نگری در دوره پسا آمریکا، هم در سطح جهانی و هم در منطقه، نزدیک می‌کند.



افول لیبرال‌دموکراسی و بازگشت سایه‌های سلطنت

از بحران نهادها تا طغیان سرمایه

مصطفی حسینی خراسانی



نشانه‌هایی که یک روایت تازه می‌سازند

رخدادهایی که این روزها در صحنه سیاست جهانی ظهور می‌یابند (از بازنمایی تازه قدرت در آمریکا تا شکل‌گیری کمپین‌های اعتراضی علیه نمادهای سلطنت‌طلبانه) نه پدیده‌هایی پراکنده، بلکه قطعات یک پازل واحدند؛ پازلی که از یک تحول ژرف و در حال گسترش در سیاست معاصر خبر می‌دهد. آنچه در ظاهر در قالب رژه‌های پرطمطراق، شعارهای شاه‌پسندانه یا رفتارهای متکبرانه رهبران سیاسی دیده می‌شود، در عمق نشانگر بحرانی در نهادهایی است که بنا بود ستون‌های مردم‌سالاریِ نوین را شکل دهند.

بازگشت اضطراب‌های قدیمی

نگرانی نسل جدید از احیای اقتدارهای سلطانی، فراتر از یک هراس اجتماعی است؛ بازتاب یک بحران نظری و ساختاری است، بحرانی که بسیاری از اندیشمندان غربی نیز امروز بی‌پرده درباره آن هشدار می‌دهند. دهه‌ها پس از آنکه چهره‌های نظریه‌پرداز از «پایان تاریخ» سخن گفتند و لیبرال‌دموکراسی را اوج بلوغ سیاسی بشر دانستند، واقعیت‌های امروز جهان خلاف این پیش‌بینی را آشکار می‌سازد که، دموکراسی‌ها از درون خود فرومی‌پاشند، اقتدارهای فردمحور تقویت می‌شوند و ارزش‌های انتخابی مردم، در برابر موج سرمایه و تمرکز ثروت به‌تدریج بی‌اثر می‌گردند.

مسئله، ترامپ نیست؛ ساختار است

تحلیل این بحران را نمی‌توان فقط به رفتار یک سیاستمدار یا اوج‌گیری عامه گرایی فروکاست. مسأله ساختاری‌تر است: بازار مطلق و منطق سود، قلمرو سیاست را بلعیده و نهادهای میانجی مانند احزاب ریشه‌دار، اتحادیه‌ها، انجمن‌های مدنی را بی‌خاصیت کرده‌اند. سیاست به ابزار تولید سود تبدیل شده و جامعه به میدان رقابتی صاحبان قدرت اقتصادی فروکاسته است.

در این فضای جدید، تناقض لیبرالیسم متأخر آشکار می‌شود، دموکراسی به نام آزادی زیر سلطه نیروهایی قرار می‌گیرد که توان تعیین قواعد بازی را دارند. این روند، مدل تازه‌ای از ارباب‌سالاری اقتصادی را به‌وجود آورده است که در ظاهر در دل دموکراسی زندگی می‌کند اما در عمل منطق استبداد را بازتولید می‌کند.

بازگشت نمادهای سلطنتی

در چنین بستری است که تحقیر متحدان، رژه‌های خودستایانه، ادبیات شخص‌محور، یا زنده‌شدن نمادهای سلطنتی قابل‌قبول می‌شود. جامعه جهانی در حال حرکت به‌سوی نوعی اقتدار جاذبه‌ی فردی است؛ شکل تازه‌ای از «پادشاهی سیاسی» که نه تاج دارد و نه تخت، اما نشانه‌هایش در رفتار رهبران آشکار است.

نظم جهانی و استعمار هوشمند

بحران تنها در داخل کشورها رخ نمی‌دهد. در سطح جهانی نیز همان قدرت‌هایی که زمانی «نظم لیبرال» را با زبان صلح ترویج می‌کردند، اکنون با توجیه‌های انسان‌دوستانه جنگ‌ها و غارت‌های مدرن را سامان می‌دهند. استعمار کهن پایان یافته، اما استعمار هوشمند، استعماری با ابزارهای مالی، رسانه‌ای و فناورانه، جای آن را گرفته است. دموکراسی‌های ضعیف‌شده در برابر این شکل جدید سلطه عملاً ابزار دفاعی ندارند.

برتری منطق سود بر منطق حق

دموکراسی بدون عدالت اقتصادی چیزی جز پوسته‌ای توخالی نیست. با اوج‌گیری نابرابری، که امروز در برخی کشورها به شدیدترین سطح چند قرن اخیر رسیده، مشارکت سیاسی نیز به امتیاز طبقات فرادست تبدیل می‌شود. نتیجه منطقی این روند، احساس عمیق ناتوانی و بی‌صداشدن مردم است؛ احساسی که زمینه را برای گرایش به اقتدارهای سخت، ساختارهای بسته و رهبران کاریزماتیک فراهم می‌کند. این همان سایه‌ای است که بازگشت «پادشاهی مدرن» را ممکن می‌سازد.



دموکراسی یا سلطنت‌گرایی جدید؟

تحولات اخیر نشان می‌دهد عصر ساده‌انگاری سیاسی پایان یافته است. جهان از مرحله‌ای عبور می‌کند که در آن ادعای آزادی، نقابی برای تمرکز ثروت بود. اکنون پرسش اساسی این است:

آیا دموکراسی قادر خواهد بود خود را بازسازی کند، قدرت اقتصادی را مهار کند و نهادهای نظارتی را احیا کند؟

یا حرکت جهان ناگزیر به‌سوی نوعی سلطنت‌گرایی مدرن است؛ سلطنتی بی‌تاج اما قدرتمند، که در هیبت رهبران پوپولیست، ناسیونالیست یا میلیاردرهای سیاسی تجسد می‌یابد؟

حرکت‌هایی که امروز به شکل اعتراضات نمادین یا شعارهای خیابانی دیده می‌شود، در حقیقت بازتاب یک جدال نظری بزرگ درباره آینده سیاست در جهان است، جدالی که پاسخ آن مسیر پیش روی ملت‌ها را تعیین خواهد کرد.

تحولات کنونی نشان می‌دهد جهان در آستانه دگرگونی‌ای بنیادین ایستاده است؛ جایی که دموکراسی برای بقا ناگزیر از بازسازی خویش است: مهار قدرت اقتصادی، احیای نهادهای عمومی و بازگرداندن اعتماد مردم.

در غیر این صورت، مسیر به سوی نوعی سلطنت‌گرایی مدرن و اقتدار فردی هموار می‌شود؛ سلطنتی بی‌تاج و تخت، اما اثرگذار که در دل نابرابری ها رشد می‌کند. اکنون انتخاب میان احیای مشارکت جمعی یا پذیرش اقتدار کاریزمای جدید، تعیین‌کننده مسیر آینده سیاست جهانی خواهد بود. این لحظه، آزمونی است برای سنجش توان جوامع در دفاع از آزادی‌های واقعی امروز.



نقشه راهی برای مقاومت مستضعفان در برابر قدرت‌های سلطه گر

درس‌های قرآن برای مقابله با فرعون‌های مدرن

قرآن کریم داستان موسی و فرعون را به ما می‌آموزد و می‌فرماید: «نَتْلُوا عَلَيْكَ مِن نَّبَإِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ». این روایت، نه صرفاً یک قصه تاریخی، بلکه درس‌هایی عملی برای مؤمنان دارد. واقعیت‌های این داستان، نشان‌دهنده تقابل حق و باطل و اهمیت ایمان در مواجهه با سلطه‌گری است.

فرعون، نماد قدرت مطلق و سلطه بی‌حد و مرز بود. او جامعه را به نفع خود تقسیم می‌کرد، بخش بزرگی از مردم را ضعیف نگاه می‌داشت و فرزندان آن‌ها را قربانی منافع شخصی خود می‌کرد. این تصویر نشان می‌دهد که سلطه‌گری بی‌مهار چگونه می‌تواند زندگی جمعی انسان‌ها را تحت تأثیر قرار دهد.

با وجود این سلطه، وعده خداوند روشن است: مستضعفان روزی در زمین قدرت و جایگاه خواهند یافت و فرعون و هم‌پیمانانش سرانجام با شکست و نابودی روبرو می‌شوند. این وعده، امید و انگیزه برای مقاومت و صبر مستضعفان را فراهم می‌کند.

قرآن همچنین لایه‌های پنهان قدرت فرعونی را روشن می‌کند. نخبگان مهار می‌شوند، مردم پراکنده‌اند و دستگاه‌های مسلح و تبلیغاتی سلطه را حفظ می‌کنند. اما در عین حال، جوانه‌های مقاومت نیز نمایان می‌شود؛ اعتماد به خدا، نشاط انقلابی و بهره‌گیری از اشتباهات دشمن، نمونه‌هایی از ابزارهای موفق مقاومت هستند.

نمونه روشن این درس، داستان همسر فرعون است که اشتباه خود را به نفع موسی و حق‌پویان تبدیل می‌کند. این موضوع نشان می‌دهد که حتی در میان نظام‌های مستبد، امکان ایجاد تغییر و حمایت از حق وجود دارد و فرصت‌ها نباید از دست برود.

درس دیگر از زندگی موسی، ضرورت برنامه‌ریزی در مبارزه است. موسی پیش از ورود به میدان، پایه‌های سازمانی خود را فراهم می‌کند و با هارون به عنوان همیارش، با حکمت و نرمش، فرعون را هشدار می‌دهد. هجرت موسی و محاصره فرعونی نمونه‌ای از صبر، اعتماد به خدا و مدیریت بحران است. ایمان ناگهانی فرعون در لحظه مرگ نیز سودی نداشت و او و لشکریانش نابود شدند.

امروز نیز فرعون‌های مدرن در قالب قدرت‌های جهانی، رسانه‌ها و ساختارهای سلطه تلاش می‌کنند ملت‌ها را تضعیف و منابع آن‌ها را تصاحب کنند. قرآن هشدار می‌دهد که نقشه‌های آن‌ها هرگز بر اراده خدا غلبه نخواهد کرد، نمونه‌های مقاومت موفق، از حزب‌الله گرفته تا انتفاضه‌ها و جهاد اسلامی، نشان می‌دهند که ایمان، برنامه‌ریزی و سازماندهی می‌تواند سلطه‌گران را شکست دهد.

درس نهایی این است که ایمان، امید و حرکت حساب‌شده رمز موفقیت هستند. فرعون‌های زمان هرچقدر قدرتمند باشند، در مقابل اراده خدا و مقاومت مستضعفان پایدار نمی‌مانند. قرآن می‌فرماید: «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلاً وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلاً». این یادآوری، تأکید بر این دارد که صبر، برنامه‌ریزی و اعتماد به خدا بهترین ابزار مقابله با سلطه‌گری و تحقق عدالت در زمین است.

استانداردهای دوگانه واشنگتن، الگویی که صلح جهانی را بی‌ثبات کرده است

قدرت‌های هسته‌ای با هزاران کلاهک؛ ایران با هزاران تهمت!

محمدکاظم انبارلوئی

اصل بازدارندگی هسته‌ای که در ادبیات استراتژیک به عنوان «تعادل وحشت» شناخته می‌شود، دهه‌ها مانع درگیری مستقیم قدرت‌های هسته‌ای شده است. در حقیقت، سلاح هسته‌ای سنگ بزرگی است که برداشتنش نشانه نزدن است. نمونه روشن این قاعده، برخورد آمریکا با کره شمالی است؛ کشوری که پس از دستیابی به بمب اتم، عملاً از دایره تهدیدهای مستقیم واشنگتن خارج شد.

اما آنچه کمتر درباره آن صحبت می‌شود، هزینه‌های سنگین نگهداری این زرادخانه‌هاست. ذخیره صدها کلاهک هسته‌ای در گذر زمان می‌تواند خود به عاملی برای حادثه‌ای ناخواسته تبدیل شود.

در نقطه مقابل، ایران قرار دارد؛ کشوری که برخلاف تصویرسازی غرب، از ابتدای انقلاب اسلامی مخالفت اصولی و فقهی با تولید و به‌کارگیری سلاح هسته‌ای داشته و آن را ممنوع دانسته است. ایران نه‌تنها پرچمدار خلع سلاح منطقه‌ای است، بلکه در تمام اسناد رسمی، برنامه هسته‌ای خود را کاملاً صلح‌آمیز اعلام کرده و این برنامه در حوزه‌های پزشکی، کشاورزی، انرژی پاک و رفع نیازهای زیرساختی کشور تعریف شده است.

با وجود این، بیش از ۲ دهه است آمریکا همراه با ۳ کشور اروپایی انگلیس، فرانسه و آلمان به بهانه «جلوگیری از تولید بمب اتم» تلاش می‌کنند پیشرفت ایران را در این حوزه‌ها متوقف کنند.

در جریان مذاکرات هسته‌ای، طرف‌های غربی ناگهان مطالبه‌های بی‌ربطی نیز مطرح کردند؛ از محدودسازی توان موشکی ایران گرفته تا درخواست قطع حمایت از جبهه مقاومت! این مطالبات نشان می‌دهد پرونده هسته‌ای برای غرب فقط یک ابزار فشار است نه یک نگرانی واقعی.

آزمایش اخیر ایالات متحده بر روی یک بمب حرارتی هر چند بدون کلاهک هسته‌ای یک بار دیگر سیاست رسمیِ «توسعه پنهان و منع آشکار» را در رفتار واشنگتن برجسته می‌کند.

آمریکا با وجود برخورداری از بزرگ‌ترین زرادخانه هسته‌ای جهان، همچنان مشغول آزمایش، ارتقا و توسعه تسلیحات جدید است، اما در مقابل، در بالاترین سطح فشارهای سیاسی، رسانه‌ای و تحریمی مانع دستیابی کشورهایی مانند ایران به فناوری‌های صلح‌آمیز هسته‌ای می‌شود.

این تناقض، شالوده اصلی بحران اعتماد در عرصه روابط بین‌الملل به‌ویژه در پرونده هسته‌ای ایران است.

از سوی دیگر، اظهارنظر اخیر ترامپ که مدعی شده آمریکا «آن‌قدر سلاح هسته‌ای دارد که می‌تواند کره زمین را ۱۵۰ بار نابود کند»، پرده از عمق تفکرات خطرناک جریان‌های جنگ‌طلب در واشنگتن برمی‌دارد.

چنین ادعایی نه‌فقط فاقد منطق راهبردی است، بلکه نشان می‌دهد برخی سیاستمداران آمریکایی هنوز درکی ابتدایی از پیامدهای جهانی یک جنگ اتمی ندارند.

نابودی نخستین بار کره زمین به معنای نابودی خود آمریکا نیز هست؛ اما به نظر می‌رسد در گفتمان این جریان، مردم آمریکا در جایی بیرون از زمین زندگی می‌کنند.

در سوی دیگر ماجرا، رژیم صهیونیستی قرار دارد؛ موجودیتی که بر اساس گزارش نهادهای بین‌المللی ده‌ها کلاهک هسته‌ای دارد، اما نه عضو معاهده NPT است و نه اجازه بازرسی بین‌المللی می‌دهد. وجود چنین زرادخانه‌ای در قلب غرب آسیا تهدید واقعی صلح منطقه‌ای است؛ اما آمریکا و اروپا سال‌هاست با سکوتی معنادار از آن حمایت می‌کنند. این سکوت، بیش از هر چیز ماهیت دوگانه سیاست هسته‌ای غرب را آشکار می‌کند.

ایران در برابر این سیاست‌ها، بر یک چارچوب حقوقی و اخلاقی استوار ایستاده است: مخالفت با جنگ، مخالفت با سلاح‌های کشتار جمعی، دفاع از حق ملت‌ها و ایستادگی در برابر اشغال و ظلم. حمایت از مردم فلسطین و جبهه مقاومت نیز در همین چارچوب تعریف می‌شود؛ مبارزه‌ای مشروع برای پایان دادن به یک قرن ظلم و اشغالگری.

در جهانی که قدرت‌های بزرگ با هزاران کلاهک هسته‌ای مدعی صلح‌طلبی هستند، ایران با برنامه‌ای شفاف، غیرنظامی و تحت نظارت بین‌المللی، بار اصلی اتهامات را بر دوش می‌کشد. این تناقض نه‌تنها برای ملت‌ها قابل درک شده، بلکه به مرور جایگاه ایران را به عنوان یکی از بازیگران صلح‌طلب تقویت کرده است.

تا زمانی که استانداردهای دوگانه بر سیاست بین‌الملل سایه افکنده باشد، صلح جهانی در معرض تهدید باقی خواهد ماند. آینده امنیت جهانی در گرو پایان این رویکرد دوگانه و پذیرش یک حقیقت ساده است: امنیت و صلح واقعی تنها زمانی شکل می‌گیرد که قدرت‌های بزرگ از انحصارطلبی در عرصه هسته‌ای دست بکشند و به قواعد مشترک پایبند شوند.





بازخوانی نوین اندیشه سیاسی میرزای نائینی

تنزیه‌المِلّة پس از تنبیه‌الأمّة

بازخوانی اندیشه سیاسی محقق نائینی، به‌ویژه در پرتو توجهات اخیر رهبر انقلاب، بار دیگر این پرسش را در مرکز پژوهش‌های دینی و سیاسی قرار داده است که جایگاه نائینی در تکوین نظریه حکومت اسلامی-مردمی چیست. هرچند نام او در علم اصول، اجتهاد و مباحث معرفت‌شناسی فقهی جایگاهی برجسته دارد، اما بخش سیاسی اندیشه او، خصوصاً در کتاب «تنبیه‌الأمّة و تنزیه‌المِلّة» کمتر به‌صورت روشمند و نظام‌مند مورد مطالعه قرار گرفته است. این اثر صرفاً نقد استبداد نیست، بلکه طرحی فکری برای حکمرانی بر پایه دین، مشارکت مردم و محدودسازی قدرت در چارچوب اخلاق و شریعت است.

فهم سیاست نزد نائینی بدون توجه به دو مؤلفه بنیادین آن ناممکن است:
۱. حاکمیت مبتنی بر مشروعیت دینی
۲. مشارکت واقعی و مؤثر مردم در اداره جامعه

دو محور بنیادین در فلسفه سیاسی نائینی

از نگاه نائینی، حکومت اسلامی نه استبدادی دینی است و نه سپردن تمامی سازوکار اداره جامعه به اراده متغیر و سکولار مردم. او میان این دو قطب ناسازگار، الگویی بدیل ارائه می‌دهد: حکومتی که مشروعیت آن از دین می‌جوشد و کارآمدی و مقبولیت آن به مشارکت مردم وابسته است. حذف هر یک از این دو رکن، حکومت را از چارچوب اسلامی خارج می‌سازد.

تأکید بر اندیشه سیاسی نائینی پاسخی است به دو جریان فکری معاصر:

- جریانی که بر جدایی دین از سیاست اصرار دارد و الگوی سکولار را یگانه امکان حکمرانی می‌پندارد.
- جریانی که دین را وارد سیاست می‌کند اما نقش مردم را محدود، تشریفاتی یا بی‌اثر می‌شمارد.

هر دو جریان، با اندیشه نائینی فاصله دارند؛ زیرا او حکومت اسلامی را بر دو پایه «مشروعیت الهی» و «اراده عمومی» تفسیر می‌کرد و اختلال در هر پایه را منشأ انحراف می‌دانست.

ولایت و مرزهای استبداد دینی

یکی از برجسته‌ترین دستاوردهای فکری نائینی، تفکیک دقیق میان ولایت مشروع و استبداد دینی است. او نشان می‌دهد که ولایت، در اصل مسئولیت و پاسداری از مصالح عمومی است؛ نه سلطه‌گری، اقتدار بی‌مهار، یا تقدیس قدرت. از دید او:

ولایت در چارچوب قانون و شریعت معنا می‌یابد، به مردم پاسخ‌گو است و بدون رضایت و مشارکت مردم قابل تحقق نیست.

این تفسیر، الگویی از حکومت ارائه می‌دهد که در آن قدرت دینی در کنار قانون، اخلاق و نظارت عمومی تعریف می‌شود و از انحراف حکمرانی جلوگیری می‌گردد.

یک گذار نظری

اشاره رهبر انقلاب به لزوم عبور از مرحله نخست اندیشه نائینی، یعنی تنبیه‌الأمّة به معنای آگاهی بخشی مردم، به مرحله دوم یعنی تنزیه‌المِلّة، ناظر به همین بنیان نظری است. در این مرحله:

- دین از قرائت‌های نادرست پالایش می‌شود.
- فهم‌های غلط از ولایت کنار گذاشته می‌شود.
- ساختار سیاسی جامعه به یک فهم روشن‌تر و عمیق‌تر از حکومت اسلامی مردمی می‌رسد.

این دو مکمل یکدیگرند: مردم‌سالاری دینی بدون بیدارسازی مردم و بدون پالایش دین از برداشت‌های ناهماهنگ، استمرار نمی‌یابد.

چالش‌های امروز در پرتو نائینی

امروزه، سوءبرداشت‌هایی از ولایت و نقش مردم در برخی فضاهای حوزوی، دانشگاهی و مدیریتی مشاهده می‌شود:

گروهی دین را محترم می‌شمارند اما مردم را نادیده می‌گیرند. **گروهی** به نام نوگرایی، گونه‌ای سکولاریسم پوشیده را به‌عنوان سیاست دینی عرضه می‌کنند؛ **برخی** نیز ولایت را در قالبی سلطنت‌گونه تفسیر می‌کنند.

اندیشه نائینی به‌روشنی مرزها را مشخص می‌کند و نشان می‌دهد که هیچ‌یک از این قرائت‌ها با مدل حکومت اسلامی-مردمی سازگار نیست.

ضرورت احیای تنزیه‌المِلّة

مرحله «تنزیه‌المِلّة» تکمیل‌کننده بیداری سیاسی مردم است؛ مرحله‌ای که در آن دین از تحریف‌ها و فهم‌های انحرافی پیراسته می‌شود تا مدل حکمرانی اسلامی،مردمی در شکل حقیقی خود استقرار یابد. بازخوانی اندیشه سیاسی نائینی،با تأکید همزمان بر مشروعیت الهی و نقش مردم،نه تنها ضرورتی علمی، بلکه پاسخی راهبردی برای چالش‌های فکری و سیاسی امروز اسلام است.

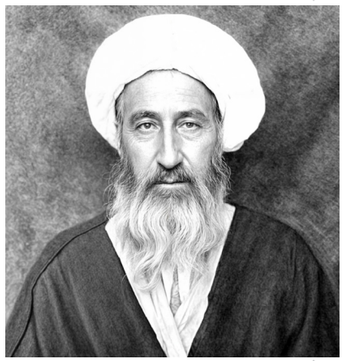

بازخوانی نسبت تحزب با ساختار ولایت و جمهوریت در جمهوری اسلامی ایران

تحزب در جمهوری اسلامی؛ ضرورت، تهدید یا امکان؟

دکتر اسدالله بادامچیان

بحث «حکمرانی حزبی» در سال‌های اخیر در فضای فکری و سیاسی ایران بار دیگر برجسته شده است؛ مباحثی که ذیل عناوینی چون «حکومت حزبی»، «دولت حزبی»، «مجلس حزبی» و «تحزب در حکمرانی» مطرح شده و موافقان و مخالفانی جدی دارد. اهمیت این موضوع از آن روست که مستقیماً با کیفیت حکمرانی، کارآمدی دولت، مسئولیت‌پذیری سیاسی و در نهایت با پایداری نظام مردم‌سالار دینی پیوند می‌خورد.

۱. استدلال موافقان تحزب:

حامیان حکمرانی حزبی بر این باورند که تجربه‌ی همه نظام‌های مدرن نشان می‌دهد عقل جمعیِ سازمان‌یافته کارآمدتر از تصمیم‌گیری فردی و پراکنده عمل می‌کند. حزب، به مثابه نهادی دارای برنامه، کارگروه‌های تخصصی، شبکه نخبگانی و ساختار درون‌ساز، می‌تواند:

برنامه‌های دقیق تدوین کند؛
مدیرانی پرورش دهد که پیش از تصدی مسئولیت در میدان عمل آزموده شده‌اند؛
یکپارچگی و انسجام مدیریتی ایجاد کند؛
مسئولیت‌پذیری را در سطح ملی شفاف سازد.

از نظر آنان، شکل‌گیری دو یا سه حزب قدرتمند و ریشه‌دار که در چارچوب ارزش‌های جمهوری اسلامی رقابت سالم داشته باشند، می‌تواند کیفیت حکمرانی را ارتقا دهد. در چنین الگویی، مردم نه «نظام»، بلکه حزب پیروز را مسئول ناکامی‌ها یا موفقیت‌ها می‌دانند و در انتخابات بعدی می‌توانند مسیر را اصلاح کنند. این امر به پایداری و تحکیم نظام مردم‌سالار دینی کمک می‌کند.

۲. نگرانی مخالفان:

در مقابل، منتقدان حکمرانی حزبی معتقدند که نظام جمهوری اسلامی بر مبنای مشارکت عمومی و مردمسالاری دینی استوار است.

ازاین‌رو، هیچ حزبی نمی‌تواند کلّ مردم را نمایندگی کند. حزب، به‌طور طبیعی، بخشی از جامعه است و اتکای دولت به مدیران حزبی به معنای کنار ماندن استعدادهای غیرحزبی و متخصصان مستقل خواهد بود.

انتقاد دیگر این گروه، خطر سلطه ساختاری حزب بر جامعه است؛ مسیری که برخی کشورها با تک‌حزبی‌سازی یا حتی رقابت دوحزبیِ کنترل‌کننده پیموده‌اند. آنان بیم دارند که حکمرانی حزبی، به‌مرور، از ماهیت مشارکتی نظام بکاهد و «قدرت جمعی یک حزب» جایگزین «حاکمیت مردم» شود.

۳. دیدگاه میانه:

دیدگاه سوم، نه تحزب را نفی می‌کند و نه حکمرانی کاملاً غیرحزبی را کارآمد می‌داند. در این تحلیل:

تحزب باید باز باشد، نه بسته؛
حزب باید توان جذب نیروهای مستقل و غیرحزبی را داشته باشد؛
شخصیت‌های غیرحزبی نیز باید بتوانند با احزاب همکاری فکری داشته و در ساختار قدرت قرار گیرند؛ دولت و مجلس می‌توانند از ظرفیت‌های حزب بهره بگیرند بدون آنکه کشور دچار انحصار حزبی شود. این الگو، نوعی پیوند میان عقل جمعی حزبی و شایسته‌سالاری ملی را پیشنهاد می‌کند.

۴. جایگاه تحزب در نظام‌های مختلف:

در نظام‌های تک‌حزبی، حزب عملاً معادل دولت و حاکمیت است.

در نظام‌های سلطنتی یا دیکتاتوری، حزب یا نقشی ندارد یا کاملاً تشریفاتی است.

اما در نظام‌های جمهوریت‌محور، احزاب معمولاً نقش اساسی در رقابت سیاسی و انتقال قدرت دارند.

با این حال، مدل جمهوری اسلامی ایران با همه این نمونه‌ها متفاوت است. این نظام مبتنی بر:

ولایت امر
مردمسالاری دینی
انتخابات و مشارکت عمومی
حفظ ارزش‌های انقلاب اسلامی

است؛ بنابراین نمی‌توان نسخه‌های غربی یا شرقی را برای آن بازتولید کرد.

۵. نسبت تحزب با جمهوری اسلامی:

در جمهوری اسلامی، مفاهیمی چون «حکومت حزبی» یا «حاکمیت حزبی» با مبانی نظام سازگار نیست؛ زیرا:

حاکمیت در این نظام به مردم و ولایت امر تعلق دارد، نه به یک حزب؛
سیاستگذاری کلان کشور، حزبی نیست و نباید باشد؛
اما دولت حزبی و مجلس حزبی، در سطح اجرایی و تقنینی، می‌توانند وجود داشته باشند.

در واقع، تحزب در ایران می‌تواند نقش‌آفرین باشد، اما نه نقش‌بلعنده.

حزب می‌تواند ابزار سامان‌دهی سیاسی، تولید برنامه و تربیت مدیر باشد، اما نه آنکه جایگزین ارکان اصلی نظام شود.



تاریخ ایران از نگاه شاهنامه‌ی حکیم فردوسی

دکتر اسدالله بادام چیان

در آغازِ شاهنامه، فردوسی خواننده را به سفری در دل تاریخ و اسطوره می‌برد؛ سفری که با معرفی شیوه تدوین اثر و منشأ داستان‌ها آغاز می‌شود. او با فروتنی از بهره‌گیری خود از دانش گذشتگان می‌گوید و تأکید می‌کند که روایتش بر پایه نامه‌های باستانی، تحقیق‌های موبدان و کوشش پژوهشگران است، نه افسانه‌پردازی بی‌پایه. همین نگاه پژوهشگرانه، شاهنامه را از یک منظومه داستانی صرف فراتر می‌برد و آن را به یادگاری سترگ از خرد ایرانی بدل می‌سازد؛ آغازی که سپس به روایت نخستین روزگار فرمانروایی انسان و پادشاهی کیومرث می‌رسد.

حکیم فردوسی در مقدمه شاهنامه درباره چگونگی تهیه و تدوین این اثر صحبت کرده است و در ابتدا می‌گوید که در کار خود از دانش دانشمندان گذشته بهره گرفته است:

سخن هر چه گویم همه گفته‌اند
بَرِ باغِ دانش همه رُفته‌اند

او متواضعانه می‌گوید که در سایه‌ی این نخل بلند که همه پرورش داده‌اند، نشسته و برای اثر خود پایه‌ای ساخته است:

توانم مگر پایه‌ای ساختن
بَرِ شاخِ آن سروِ سایه‌فکن

فردوسی تأکید می‌کند که هدف او روایت داستان‌های دروغ و افسانه نبوده است، بلکه مطالب شاهنامه برگرفته از نامه‌های تاریخی دوران باستان است که توسط دانشمندان و موبدان نوشته شده‌اند:

تو این را دروغ و فَسانه مَدان
به رنگِ فُسون و بهانه مَدان

او می‌گوید که هر آنچه قابل قبول است با خرد بپذیرید و بقیه را بر اساس رمزها و معانی بدانید:

دگر بَر رَه رمز و معنی بَرَد

سپس فردوسی توضیح می‌دهد که چگونه به منابع شاهنامه دست یافته است. نامه‌ای باستانی و به یادگار مانده از آثار گذشتگان، در اختیار موبدان بوده است:

یکی نامه بود از گَهِ باستان
فراوان بِدو اندرون داستان
پراگَنده دَر دستِ هَر موبَدی
از او بَهره‌ای نزدِ هَر بِخرَدی

مردی بزرگ و پهلوان از نژاد دهقانان و انسان‌های مؤثر ایران، دلیر، خردمند و راد بود. او در پژوهش درباره گذشته و آثار تاریخی پیشگام بود و حتی به کشورهای دیگر می‌رفت تا نامه‌ها و کتاب‌های تاریخی را به موبدان نشان دهد و از آنها پرس و جو کند:

زِ هر کشوری موبَدی سال‌خَورد
بیاورد کاین نامه را یاد کرد
بپرسیدشان از کیانِ جهان
و زان نامدارانِ فرخ مَهان
که گیتی به آغاز چون داشتند
که ایدون به ما خوار بگذاشتند

موبدان و یادداشت داران گذشته نیز برای این مرد دلیر داستان‌ها و حکایت‌ها را نقل می‌کردند:

بگفتند پیشَش یکایک مَهان
سخن‌های شاهان و گشتِ جهان

این پژوهشگر از همه این مطالب نامه‌ای ارزشمند تدوین کرد و به یادگار گذاشت:

چو بشنید از ایشان سِپَهبَد سَخُن
یکی نامور نامه اَفکَند بُن
چنین یادگاری شد اندر جهان
بر او آفرین از کهان و مهان

فردوسی بعد توضیح می‌دهد که تصمیم گرفته بود این نامه‌ها را به شعر درآورد.

شاعر اصلی کار را شروع کرده بود اما به دلیل بیماری یا کشته شدن نتوانست ادامه دهد.

فردوسی پس از آن تصمیم گرفت کار را تکمیل کند. دوستی او را تشویق کرد و مدارک و نوشته‌های خسروان را به او آورد و دوستی دیگر که جوان، خردمند و باهوش بود، او را در کار شاهنامه یاری داد:

به کیوان رسیدم ز خاک نژند
از آن نیک‌دل نامدار ارجمند

این دوست به فردوسی گفت که نامه شهریار را به شاهان تقدیم کند تا باقی بماند، بنابراین او آن را به درگاه سلطان محمود غزنوی برد.

وی در این باره خوابی را روایت می‌کند:

چنان دید روشن روانم به خواب
که رخشنده شمعی بر آمد ز آب

در حالی که همه جا تاریک بود، تختی فیروزه‌ای ظاهر شد که شهریاری چون ماه بر آن نشسته بود و سپاهی بی‌کران در اطراف او قرار داشت:

مرا خیره گشتی سر از فرّ شاه
و زان ژنده پیلان و چندان سپاه

فردوسی در اینجا از پادشاهان کشورهای دیگر مانند شاه روم، شاه هند، ایران و توران، کشمیر و دریای چین یاد می‌کند و سلطان غزنوی را مدح می‌گوید.

او با این روایت، به شکل ظریف و سیاستمدارانه، جلال و جاه پادشاهی را در قالب خواب بیان می‌کند و سپس وارد روایت تاریخی می‌شود.





فردوسی تاریخ را از حکومت‌های محلی شروع نمی‌کند، بلکه از اولین پادشاهی آغاز می‌کند که آئین تخت و تاج داشته است. نخستین پادشاه ایران کیومرث بود. او حکومتی ابتدایی داشت، بر کوه زندگی می‌کرد، لباسش پلنگینه بود و خورد و خوراکش جمعی و گروهی:

کیومرث شد بر جهان کدخدای
نخستین به کوه اندرون ساخت جای

کیومرث اقتصاد کشور را بر پایه دامداری و نیروی دفاعی بنا کرد و سی سال پادشاهی کرد. پسرش سیامک بود.

کیومرث دشمنانی به نام دیوان داشت. فردوسی نمی‌گوید دیوان حکومت داشتند، بلکه آن‌ها را موجودات شرور معرفی می‌کند. دیوان با فرماندهی یکی از خود علیه کیومرث شورش کردند و سیامک به جنگ آن‌ها رفت، در حالی که زره و پوشش جنگی نداشت و فقط لباس پلنگینه بر تن داشت.

فروزان دیو، سیامک را به زمین انداخت و با چنگال خود کمرش را درید و او را کشت. سپاه سیامک به کوهستان نزد کیومرث آمد و یک سال در عزاداری گذراند.

(ادامه دارد)

چالش‌ها و فرصت‌های نسل نوجوان در فضای پرشتاب رسانه‌ای امروز

نسل متفاوت ایران؛ منتقد، مؤمن و در جست‌وجوی حقیقت

در سال‌های اخیر، وضعیت ذهنی و عاطفی نوجوانان ایرانی یکی از مهم‌ترین موضوعاتی است که نیازمند توجه عمیق و دقیق است. نسلی که در فضای پرشتاب رسانه‌ای رشد می‌کند، طبیعی است که دچار پرسش‌ها، تردیدها و برداشت‌های متفاوتی نسبت به ساختار سیاسی و اجتماعی کشور باشد.
در چنین فضایی، برخورد سطحی یا واکنشی نه‌تنها گره‌ای را باز نمی‌کند، بلکه شکاف‌ها را عمیق‌تر ساخته و برخی نوجوانان را از دایره اعتماد اجتماعی دور می‌کند.
وظیفه فعالان تربیتی امروز بیش از هر زمان دیگر، ایجاد کانال‌های فهم متقابل است.



صدای نوجوانان منتقد و ناراضی

بخشی از نوجوانان امروز با شدت از مشکلات اقتصادی، نابرابری‌ها و برخی تصمیمات سیاسی ناراضی‌اند و این نارضایتی را بی‌پرده بیان می‌کنند.
این گروه را نمی‌توان دشمن کشور دانست؛ بسیاری از آنان صرفاً احساس می‌کنند صدایشان شنیده نمی‌شود و عدالت آن‌گونه که می‌شناسند، برایشان محقق نشده است.
نادیده گرفتن این صداها یا نسبت دادن برچسب‌های سنگین به آن‌ها نه‌تنها نادرست، بلکه غیراخلاقی و زیان‌بار است. این نوجوانان، برخلاف ظاهر منتقدانه‌شان، در لایه‌های درونی‌تر به ایران دل‌بسته‌اند و اگر فضا برای گفت‌وگوی محترمانه فراهم شود، بسیاری از آنان تبدیل به نیروهایی می‌شوند که برای اصلاح و پیشرفت کشور انگیزه دارند.

نوجوانان مؤمن و شور ایمانی

در کنار این گروه، عده‌ای از نوجوانان مؤمن و دغدغه‌مند حضور دارند که برای اعتقادات و ارزش‌های انقلاب اسلامی هزینه می‌دهند. آنان نمایندگان شور ایمانی هستند، اما این شور نیز باید با تفکر، تحلیل و شناخت عمیق همراه شود تا از سطح احساسات فراتر رود و به کنش اجتماعی پایدار و اخلاقی منجر شود.



نوجوانان مردد و جویای حقیقت

در میان این دو طیف، گروهی از نوجوانان هم وجود دارند که نه چندان معترض‌اند و نه کاملاً موافق؛ بلکه گیج، نگران و در جست‌وجوی فهم واقعیت‌اند. این گروه غالباً سکوت می‌کنند، اما درونی‌ترین اضطراب‌ها را تجربه می‌کنند. برای این دسته، اعتمادسازی از طریق آگاهی‌بخشی آرام و غیرشعاری ضروری است.



اهمیت احترام به تفاوت‌ها

یکی از خطاهای رایج در مواجهه با نوجوانان، یکسان‌انگاری آن‌هاست؛ در حالی که هر نوجوان، بسته به تجربه زیسته‌اش، تصویری خاص از ایران، آینده و جهان پیرامون دارد.
تربیتگر موفق کسی است که به جای نسخه واحد، بتواند با هر تیپ شخصیتی ارتباطی متناسب برقرار کند. نخستین قدم، گوش دادن است؛ نه گوش دادن ظاهری، بلکه شنیدن واقعی. نوجوان باید حس کند در جامعه جایی دارد، حتی اگر نگاهش انتقادی باشد. این حس تعلق، نقطه آغاز بازسازی اعتماد از دست‌رفته است.



تجربه مقابله با جنگ رسانه‌ای

در میدان جنگ رسانه‌ای امروز، نوجوان ایرانی هر روز با حجم عظیمی از پیام‌ها روبه‌روست. هیچ قدرتی نمی‌تواند با اجبار یا خطابه یک‌طرفه ذهن او را شکل دهد. آنچه کارساز است، نشان دادن حقیقت از نزدیک است: دیدن فعالیت داوطلبانه مردم، نمونه‌های خدمت‌رسانی، تلاش‌های دانش‌بنیان، یا صدای واقعی مردمانی که برای کشورشان کار می‌کنند. تجربه عینی هزار برابر اثرگذارتر از استدلال‌های خشک است.

پیامدهای تحقیر و تمسخر

از سوی دیگر، تحقیر، تمسخر یا امنیتی‌کردن هر اختلاف‌نظر، نوجوان را به سمت رادیکالیسم و بی‌اعتمادی شدید می‌برد. در مقابل، وقتی نوجوان درک کند که نقد او می‌تواند بخشی از مسیر اصلاح باشد، رفتارهایش آرام‌تر و تحلیلش عمیق‌تر می‌شود. جامعه با تنوع فکری پایدار می‌ماند، نه با یک‌دست‌سازی اجباری. مهم این است که اندیشه‌های متفاوت، در یک چارچوب اخلاقی مشترک به گفت‌وگو بنشینند.

اتحاد ملی در بزنگاه‌های تاریخی

جنگ اخیر نشان داد که در بزنگاه‌های تاریخی، بخش قابل توجهی از نوجوانان—با وجود اختلاف‌نظرهای داخلی—در برابر دشمن خارجی متحد می‌شوند. این تجربه نشان می‌دهد که زیر لایه‌های ظاهر پراکنده جامعه، یک حس مشترک ملی و انسانی وجود دارد که می‌توان آن را تقویت کرد.
انسجام حقیقی از اجبار نمی‌روید؛ از احترام متقابل میان گروه‌های مختلف متولد می‌شود. نوجوانی که امروز منتقد ساختار سیاسی است، اگر در یک فضای آرام، منصفانه و محترمانه با واقعیت‌ها گفتگو کند، می‌تواند فردا به یک کنشگر مسئولیت‌پذیر بدل شود.



پل ارتباطی میان شور، تردید و نقد

فعالان تربیتی امروز باید میان شور، تردید و نقد پلی ارتباطی بسازند. نوجوان مؤمن باید بفهمد بدون خرد، شورش زود می‌سوزد.
نوجوان مردد باید بداند مشارکت اجتماعی تهدید نیست، بلکه بخشی از سفر بلوغ است. نوجوان منتقد نیز باید احساس کند می‌تواند هم نقد کند و هم ایران‌دوست بماند.
هنگامی که این سه مسیر هم‌زمان پیش بروند، جامعه آینده می‌تواند تصویری از وحدت در عین تفاوت را تجربه کند؛ وحدتی که نه روی کاغذ، بلکه بر پایه فهم متقابل، آزادی بیان مسئولانه و ریشه‌های فطری ملی شکل می‌گیرد.

از دفاع مقدس تا شعله های ایذه؛ نوجوانانی که بزرگی را آموختند

در دل حادثه‌ای تلخ، نام نوجوانی از ایذه بر زبان‌ها نشست که معنای واقعی جسارت و مسئولیت‌پذیری را برای جامعه بازتعریف کرد. علی لندی، نوجوانی که نه عنوانی داشت و نه نقشی در ساختارهای رسمی، اما در لحظه‌ای سرنوشت‌ساز کاری کرد که بسیاری از بزرگسالان حتی تصورش را نمی‌کنند. او در برابر شعله‌هایی که جان دو انسان را تهدید می‌کرد، نه عقب رفت، نه تردید کرد؛ تنها بر اساس تربیت و آموزه‌ای انسانی، قدم در آتش گذاشت.

فداکاری علی، واکنشی آنی نبود؛ نشانه‌ای بود از بلوغ و وجدان نوجوانی که در سن کم، توانست معنای واقعی مسئولیت‌پذیری را به جامعه نشان دهد. او خود را سپر دیگران ساخت و تا مرز نابودی جسم پیش رفت، و نامش، حتی با جان از دست‌رفته‌اش، جاودانه شد.

این روایت، ما را بی‌اختیار به یاد حسین فهمیده می‌اندازد، نوجوانی در دهه‌های گذشته که در میانه جنگ، جان خود را در برابر تهدید دشمن فدا کرد و معنای غیرت و تعهد را برای نسل‌ها تداعی نمود. فاصله‌ی زمانی میان علی و حسین بسیار است، اما ریشه‌ی قهرمانی هر دو یکی است: انسانیت، شجاعت و بلوغی فراتر از سن.

حسین فهمیده، همچون علی لندی، نه عنوانی داشت و نه انتظار تقدیر، اما لحظه‌ای تصمیم گرفت که جان دیگری را بر جان خود مقدم بدارد. هر دو نوجوان، با دل‌های بزرگ و وجدان بیدار، نشان دادند که قهرمانی واقعی در لباس رسمی یا مقام نیست، بلکه در عمل و انتخاب لحظه‌ای نمایان می‌شود که دیگری در خطر است.

جامعه‌ای که سال‌هاست در گرداب اخبار تلخ و بحران‌ها گرفتار شده، در این دو روایت ساده اما بزرگ، بار دیگر معنای واقعی قهرمانی را لمس می‌کند. علی لندی و حسین فهمیده ثابت کردند که بزرگی به سن نیست، بلکه به وسعت دل است و اینکه چراغ انسانیت، در دل نوجوانانی شجاع، همچنان روشن می‌ماند.

پیام این دو نوجوان به نسل جوان و بزرگسالان، روشن و بی‌پرده است: رشادت و غیرت گاهی در کوچک‌ترین و بی‌آلایش‌ترین افراد تجلی پیدا می‌کند، و ارزشمندترین سرمایه‌ی یک جامعه، وجدان و شجاعت فرزندانش است.





نسل‌ها و پیوند الهی؛ جریان زندگی انسانی در زمین

انسان در زمین همچون رودخانه‌ای است که نسل‌ها، موج‌ها و جریان‌های آن را شکل می‌دهند. این رود، از آغاز تاریخ تاکنون جاری بوده و همچنان جریان دارد. انسان امروز با انسان نخستین تفاوت‌های آشکار دارد، اما ماهیت او یکسان است: موجودی با عقل، اراده و مسئولیت.

ادیان الهی از همان ابتدا انسان را «مکلف» می‌دانند؛ موجودی مسئول در برابر خدا و انسانیت. اندیشمندان غیر دینی نیز انسان را «حیوانی تکامل‌یافته» معرفی کرده‌اند، اما هر دو نگاه در یک نکته مشترکند: انسان موجودی مسئول است و بدون احساس تکلیف، معنای حیات انسانی از میان می‌رود.

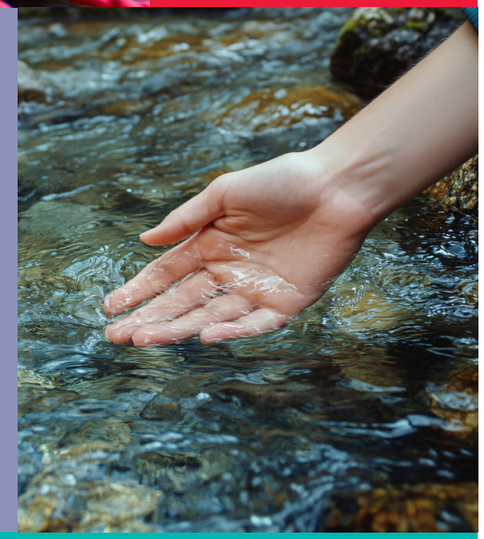

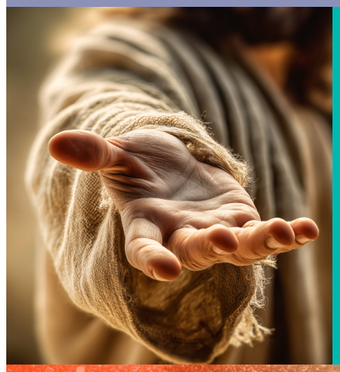

دو روایت از تاریخ بشر

ادیان الهی تاریخ بشر را بر محور پیامبران اولوالعزم تقسیم می‌کنند؛ از آدم و نوح تا ابراهیم، موسی، عیسی و خاتم‌النبیین(ص). هر پیامبر نقطه عطفی در رشد معنوی انسان بوده است.

در مقابل، اندیشه‌های غیرالهی، مسیر دیگری را ترسیم می‌کنند: نظریه‌های طبیعی، انسان را از غارنشینی تا کشاورزی و اومانیسم تعریف می‌کنند و مارکسیسم تاریخ را بر اساس اقتصاد، از کمون اولیه تا کمونیسم نهایی، تقسیم‌بندی می‌کند. پرسش اساسی این است: آیا نسل‌ها در مسیر تکامل به هم پیوسته‌اند یا در تقابل با یکدیگر قرار دارند؟



نگاه الهی به پیوند نسل‌ها

در اسلام، نسل‌ها به یکدیگر پیوند دارند و هر نسل وارث نسل پیشین است: «وَجَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» (فاطر/۳۹). فرزندان ادامه‌دهنده راه پدران‌اند و مسئولیت و حقوق میان نسل‌ها برقرار است. تأکید بر نیکی به والدین نیز در قرآن آمده است: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (نساء/۳۶). پیوند نسلی در اسلام، مبتنی بر احترام، محبت و مسئولیت متقابل است؛ پیامبر(ص) فرموده‌اند: «أَكْرِمُوا كِبَارَكُمْ وَارْحَمُوا صِغَارَكُمْ» و امام صادق(ع) می‌فرمایند: «هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟»

گسست نسل‌ها در نگاه سکولار

اما در نگرش سکولار و به‌ویژه مارکسیستی، نسل جدید باید علیه نسل پیشین برخیزد. ادبیات چپ‌گرایانه و آثار فرهنگی مانند «ماهی سیاه کوچولو» نماد این گسست بود؛ جوانان والدین را کهنه و عقب‌مانده می‌دیدند و شورش علیه آنان را نشانه رشد می‌دانستند. فرهنگ غربی نیز جوان را مستقل از گذشته و سنت‌ها معرفی کرد؛ نتیجه این رویکرد، بحران‌های اجتماعی و فاصله عمیق میان نسل‌ها در جوامع غربی بود.

استعمارگران از دیرباز بر سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» تکیه کرده‌اند. آنان با گسست میان نسل‌ها، نسل اول را عقب‌مانده، نسل دوم را ناکارآمد، نسل سوم را شورشی و نسل چهارم را از طریق رسانه و سرگرمی مسخ فرهنگ می‌کردند. قرآن این سیاست را در ماجرای فرعون چنین توضیح می‌دهد: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ» (قصص/۴).





وظیفه امروز

امروز وظیفه ما روشن است: تجربه نسل‌های پیشین را پاس داریم، آن را به نسل جدید منتقل کنیم و پیوندهای محبت‌آمیز و مسئولانه را تقویت کنیم. همان‌طور که خداوند فرموده است: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران/۱۰۳). همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید. تنها در این مسیر است که جریان زندگی انسانی، همچون رودخانه‌ای جاری، سازنده و حیات‌بخش باقی خواهد ماند.

انقلاب اسلامی؛ پیوند نسل‌ها در عمل

اسلام پیوند نسل‌ها را بر اساس عشق، احترام و مسئولیت سامان می‌دهد. انقلاب اسلامی ایران نمونه‌ای روشن از هم‌افزایی نسل‌ها بود: نسل اول با زندان، شکنجه و شهادت بذر انقلاب را کاشت؛ نسل دوم در نوجوانی و جوانی همپای آنان ایستاد و ۱۳ آبان ۵۸ نماد این حضور است؛ نسل سوم در عرصه علم، صنعت و جهاد علمی، شهدای فراوانی تقدیم کرد و نسل چهارم امروز با چالش‌های تازه‌ای روبه‌روست اما مسئولیتش سنگین‌تر است.

همه نسل‌ها با پیوندی الهی و ارزش‌مدار، در مسیر تحقق جامعه نمونه اسلامی حرکت می‌کنند؛ جامعه‌ای که مقدمه حکومت عدل جهانی به دست حضرت ولی‌عصر(عج) خواهد بود. چرخه نسل‌ها در نگاه اسلامی نه میدان تقابل بلکه مسیر تکامل است. انقلاب اسلامی نشان داد که زمانی که نسل‌ها دست در دست هم دهند، هیچ قدرتی توان مقابله با آن‌ها را ندارد.



سرمایه‌گذاری در صنعت و عبور از بحران انرژی

مسیر ایران به سمت جهش تولید

ضرورت برنامه‌ریزی پایدار، اصلاح ساختار انرژی و حمایت اصولی از تولید

سرمایه‌گذاری در بخش صنعت، به‌ویژه حوزه تولید انرژی و محصولات پایه، یکی از کلیدهای اصلی رونق اقتصادی کشور است. اما موانع جدی و مزمن بر سر راه آن وجود دارد که بدون رفع آن‌ها، هرگونه برنامه‌ریزی و سیاستگذاری محکوم به شکست خواهد بود.

موانع سرمایه‌گذاری: از قوانین ناپایدار تا ناترازی انرژی

مهم‌ترین مانع، نبود قوانین با ثبات اقتصادی است. سرمایه‌گذار برای ورود به عرصه تولید، نیازمند اطمینان از پایداری سیاست‌ها و مقررات است. تغییرات پیوسته قوانین، اعتماد سرمایه‌گذار را تضعیف می‌کند و ریسک فعالیت اقتصادی را افزایش می‌دهد. محدودیت دسترسی به منابع مالی، نرخ بالای سود بانکی، حاکم بودن روابط به جای ضوابط و طولانی بودن فرایندهای مجوزدهی نیز سرمایه‌گذاری را با مشکلات جدی مواجه می‌کند.

یکی از چالش‌های اخیر، ناترازی انرژی است. کمبود منابع انرژی، از گاز و برق گرفته تا سوخت مایع مانند مازوت و گازوئیل، در نیمه دوم سال گذشته موجب شد نیروگاه‌ها نتوانند ظرفیت کامل تولید برق را حفظ کنند و خاموشی‌های گسترده رخ دهد. این وضعیت نه تنها صنعت را مختل می‌کند، بلکه رفاه عمومی و عملکرد اقتصادی کشور را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد.

تجربه جهانی نشان می‌دهد کشورهایی که منابع انرژی محدودی دارند، برای جلوگیری از تبدیل بحران انرژی به بحران رفاهی یا غذایی، نیازمند سیاستگذاری‌های کارآمدهستند.

نمونه اروپا در جنگ اوکراین و روسیه روشن است: وابستگی به گاز روسیه بحران انرژی ایجاد کرد، اما مدیریت منابع به آن‌ها امکان عبور از بحران را داد. ایران نیز برای عبور از بحران ناترازی باید ابتدا آن را به‌عنوان یک بحران جدی بپذیرد و سپس مدیریت جامع و عملیاتی برای آن تدوین کند.

بخش خصوصی، کلید رفع ناترازی

مدیریت دولتی به تنهایی قادر به رفع ناترازی نیست. تجربه سال‌های گذشته نشان می‌دهد دولت نتوانسته به‌طور مؤثر کاهش تولید انرژی را جبران کند. راهکار موفق، واگذاری تولید انرژی به بخش خصوصی است. تجربه خصوصی‌سازی در حوزه مخابرات نشان می‌دهد بخش خصوصی با رقابت و مدیریت کارآمد، خدمات بهتر، قیمت مناسب‌تر و رشد اقتصادی ایجاد می‌کند. اگر دولت بتواند توزیع و مدیریت قیمت انرژی را به بخش خصوصی واگذار کند، سرمایه‌گذاران ترغیب می‌شوند منابع خود را به سمت تولید هدایت کنند و ناترازی انرژی کاهش می‌یابد. اما تجربه خصوصی‌سازی ناقص در حوزه نفت و گاز، شکل‌گیری شبه‌دولتی‌ها یا خصولتی‌ها را به همراه داشته و مانع ظهور بخش خصوصی واقعی شده است.

واگذاری صحیح و واقعی، امروز اقتصاد انرژی کشور را به وضعیت بهتری می‌رساند و منابع هیدروکربوری با بهره‌وری بالا در خدمت توسعه قرار می‌گیرند. نمونه موفق جهانی، چین است: حتی با منابع هیدروکربوری محدود، ورود بخش خصوصی به تولید انرژی و فرآوری محصولات پایه، رونق صنعتی ایجاد کرده و سرمایه‌گذاری را تقویت کرده است. ایران که منابع غنی انرژی در اختیار دارد، باید قیمت‌ها را واقعی کند، محیط امن و پایدار برای سرمایه‌گذاری ایجاد نماید و ظرفیت‌های بخش خصوصی را فعال کند.

ثبات اقتصادی و واقعی شدن قیمت‌ها

دو عامل دیگر برای رونق اقتصادی و جهش تولید حیاتی هستند: واقعی شدن قیمت‌ها و ایجاد ثبات اقتصادی حداقل پنج ساله. بدون ثبات اقتصادی، ساماندهی تولید و سرمایه‌گذاری عملی نخواهد بود. سیاست‌های اقتصادی باید عقلانی، مبتنی بر واقعیت و عاری از شعارزدگی باشند. تنها اجرای اقتصاد اسلامی و عدالت‌محور می‌تواند به رفاه، عدالت و کاهش تبعیض طبقاتی منجر شود.

تولید محصولات اساسی مانند گندم نمونه‌ای بارز است. کشور ما توان تولید گندم مورد نیاز ۱۲۰ میلیون نفر، شامل جمعیت داخلی و گردشگران، را دارد، اما به‌دلیل سیاست‌های ناقص و نوسانات اقتصادی، هنوز نیازمند واردات است. تولید باید با برنامه‌ریزی، حمایت واقعی از کشاورزان و سرمایه‌گذاری سودآور همراه باشد تا انگیزه برای تولید پایدار ایجاد شود. این امر بدون واقعی شدن قیمت‌ها، ثبات قوانین و حمایت از تولیدکنندگان ممکن نیست.



به بهانه سومین سالگرد شهادت آرمان علی‌وردی

آرمان عزیز
واقعه‌ای که جامعه را تکان داد

سه سال پیش، در چنین روزهایی، خبری رسید که جامعه را تکان داد: آرمان علی‌وردی، نوجوانی بسیجی، در محله اکباتان به سخت‌ترین و بی‌رحمانه‌ترین شکل ممکن زمین‌گیر شد و جان خود را از دست داد.

آن واقعه که در جمعی از آشوبگران و اراذل و اوباش رخ داد، کسانی که به‌بهانه‌های شعارگونه «زن، زندگی، آزادی» تجمع کرده بودند، نه صرفاً یک نزاع خیابانی بود و نه یک حادثه تصادفی؛ بسیاری از علما و فقها آن را از مصادیق «قتلِ صبر» دانستند؛ قتلی که با قصد و برنامه علیه کسی انجام شده که برای دفاع از ارزش‌ها و نظم عمومی حاضر شده بود.

آرمان؛ نمادی برای نسل‌های جدید

آرمان نماد شد؛ نمادی از شجاعت و اخلاص برای نسل‌های دهه هشتادی و نودی؛ چراغی شد در شب‌های تاریکِ اعتراضات، نشانه‌ای که نشان داد چه کسانی از نظام و مرزهای امنیتی دفاع می‌کنند. ولی همین نمادِ ارزشمند امروز با پرسش‌های فراوانی روبه‌روست که دل هر بیننده منصفی را به درد می‌آورد.

آرمان؛ نه رهگذر، بلکه رزمنده‌ای سازمان‌یافته

اول: باید موضوع را روشن گفت: آرمان رهگذر یا معترضِ خودسر نبود. او بسیجی‌ای سازمان‌دهی‌شده و تحت امر گردان امام علی(ع) و بخشی از نیروی سپاه تهران بود که در آن صحنه حاضر شد. این واقعیت اساسی، هر گونه تفسیر سطحی از حادثه را نفی می‌کند؛ اینجا با یک رزمنده‌ی سازمان‌یافته روبه‌رو بودیم، نه با یک رهگذرِ بی‌ربط که در میان هرج و مرج گرفتار آمده باشد. و اگر هر انسانی، حتی رهگذر، مستحق مصونیت از خشونت فاجعه‌آمیزی بود که بر سر آرمان آمد، بی‌تردید این حقیقت درباره یک بسیجی منضبط نیز صدق می‌کند.

رنج سه‌ساله خانواده؛ بحران بی‌وکالتی

دوم: آنچه مایه تأسف عمیق است، شرایطی است که خانواده آرمان در این سه سال تحمل کرده‌اند. وقتی با پدر او صحبت شد، بازگوییِ تلخِ بی‌وکالتی خانواده حکایت می‌کرد: سه سال بدون وکیل! این چگونه ممکن است که خانواده یک شهیدِ ملی ، که خون فرزندشان نه تنها برای خانواده بلکه برای نمادِ نظام اهمیت دارد ، عملاً بدون پشتیبانی حقوقی درگیر روندی قضایی بمانند که باید سریع، شفاف و عادلانه انجام شود؟ دعوت این خانواده به مراسم‌های گوناگون اگرچه نشان از بزرگداشت عمومی دارد، اما هرگونه تجلیلِ صوری نباید جایگزینِ پی‌گیری جدیِ حقوقی و احقاق حق شود. بزرگواریِ خانواده و «عدم توقع» آنان، مسئولیت نهادهای ذی‌ربط را از میان برنمی‌دارد.

بلاتکلیفی پرونده؛ زخم باز عدالت

سوم: وضعیت پرونده قضایی، که هنوز بلاتکلیف است، زخم دیگری است. شنیده‌ها از صدور حکم اعدام برای یک نفر از میان حدود هفتاد متهم و حبس برای چند نفر دیگر خبر داده‌اند، اما خودِ این احکام نیز در مرحله تجدیدنظر است و دستگاه قضایی در تلاش است بفهمد «چه کسی ضربه آخر را زده است». اگر خانواده و نمایندگانشان از آغاز وکیل و تیم حقوقی قدرتمندی داشتند، شاید پرونده مسیر دیگری می‌پیمود؛ اما اکنون، معلوم نیست آیا حقوق آرمان تا انتها رعایت خواهد شد یا نه. نکته روشن این است: قتلِ صبر، نیازمند تشخیص دقیقِ قصور و تعقیب عادلانه است، نه جستجوی صرفِ «ضربه‌زننده» در میان جمعیتی که آمیخته از سازماندهی و آشوب بود.

پیامدهای طولانی‌شدن روند رسیدگی

چهارم: طولانی شدن روند رسیدگی، پیامدهای سوئی دارد. فراتر از خستگی و رنجِ خانواده، انتظار کشیدن طولانی‌مدت دستگاه عدالت عمومی را نیز تقلیل می‌دهد؛ وقتی پرونده‌ای با این حساسیت سه سال به درازا کشیده می‌شود، اعتماد عمومی به کارآمدی نظام قضایی آسیب می‌بیند. این آسیب تنها درباره یک خانواده نیست؛ درباره ارزش‌ها، نمادها و توان نظام در حمایت از کسانی است که برای حفظ نظم و امنیت جان می‌دهند.



> در میدان هنر و ادبیّات، شهید آوینی، مرحوم سلحشور، مرحوم طالب‌زاده. البتّه اینها آخر عمرشان سنّشان بیشتر بود، امّا در همین جوانی خیلی کارها کردند، و امثال اینها که کم هم نیستند. در میدان علم و تحقیق، شهید تهرانی‌مقدّم، مرحوم کاظمی آشتیانی، شهید مجید شهریاری، شهید رضایی‌نژاد، شهید احمدی روشن. جوانهای ما اینها هستند دیگر. این رشته تا امروز هم ادامه دارد، تا همین دوره‌ی شماها، در همین زمان معاصر شما، شهید حججی، مصطفی صدرزاده، **آرمان علی‌وردی**، روح‌الله عجمیان. اینها برجسته‌اند، نقطه‌های واقعاً برجسته‌اند. هزارها، ده‌ها هزار، صدها هزار جوانِ ایرانیِ مسئولیّت‌شناس امروز وجود دارند؛ اینها موتور حرکتند، اینها موتور پیشران حرکت کشور و حرکت نظامند، هر کدام در یک بخشی.
>
> **بیانات مقام معظم رهبری در دیدار رمضانی دانشجویان ۱۴۰۲/۰۱/۲۹**


جوانان فلسطینی با عملیّات فداکارانه‌ی خود، سپر دفاع فلسطین شده‌اند.
مقام معظم رهبری (مدظله العالی)
تبیین